اسم فاعل است

خریدار بزرگ کتابخانه ملی حوزه‌ای ۱۳۲۵

م. بیاضی

[illegible]

کتاب علاء الطب

[illegible]

هو هو

هو هو المما ا

ا

ا

هو المما

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع بفضله في الانسان عجايب البدايعات واودع
فيه بكمال قدرته غرايب الاختراعات وخلقه في احسن تقويم وهداه
باسرار عنايته الى صراط المستقيم والصلوة على الانبيا خصوصا على رسولنا
صاحب صفة الصفا محمد خاتم الانبيا ومتمم المقصود في صلاح الدين
والدنيا وعلى آله واصحابه الذين بهم حفظ الصحة ودفع المضرة وتدبير الابدان
ونظام احوال الدارين الاولى والاخرة بمعجزات القران وبعد
فيقول عبد الفقير المحتاج الى الله الرقيب احمد بن جمال المدعو بعلاء الطبيب
حسن له احواله وقهر بفضله اعداءه والحمد لله الذي هو الملك له

ان بعض اخوانی من الفضلاء و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء، التمس منی
مع انه لا نقص له فی الکمال فی الایام و اللیالی بانی اکتب دستورا
فی صحة هذه الامراض الکثیرة و وقوعها و قلة وقوف علیها و الترامت
بهذه الفصول المشتملة بالفواید و الفروع و الاصول اثرا اما بالفارسیة
فصل اول در بیان رسم بواسیر و نواصیر و ریح بواسیر و شقاق
فصل دوم در اسباب این امراض چهارگانه فصل سیوم
در اصناف این امراض چهارگانه فصل چهارم در علامات این امراض
چهارگانه فصل پنجم در معالجات این امراض چهارگانه متصرفات داخلی
فصل ششم در معالجات این امراض چهارگانه متصرفات خارجی
فصل هفتم در تفقیه امراض مقعد بر سبیل اجمال از اورام و اسر خا
شرح و خروج مقعد و خارش مقعد فصل هشتم در چیزهائی که واجب است
که از ان احتراز نمایند در این امراض مذکوره فصل نهم در ادویه
مفرده که تعلق باین امراض داشته باشد فصل دهم در مرکبات که
تعلق باین امراض داشته باشد فصل اول در رسم بواسیر و نواصیر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ریح بواسیر و شقاق بدانکه بواسیر زیادتیست مثل لحم و شتر که
که رسته و ظاهر میشود بر افواه عروقی که در مقعد است و نواصیر قرحه ایست
غایره که حادث میشود در مقعد از طرف معاء مستقیم و ریح بواسیر نفخیست غلیظ
که زود بتحلیل نرود و پیدا گرداند وجعی مثل وجع قولنج در خاصره و در
حوالی ناف و محل گرده و تارة میل بفوق کند تا بحدی که مرد و خصیه و قضیب
و مهرهای مقابل پشت که انرا قطن گویند و حوالی مقعد گیرد و شقاق مقعد
شقوقی است که پدید آید و از ان شقوق خون بیرون آید چنانچه زنانرا
حیض آید و از اسباب معلوم شود فصل دویم در اسباب این
امراض چهارگانه بدانکه بواسیر از خونی غلیظ سودائی بود که میل
باسفل کند از غایت غلیظی که در ان خون پدید آید و بسیاری از ضیقی که
در وی باشد تا بحیثیتی که باخر رگها رسد و فساد خون و غلیظی بسبب
گرمی و خشکی جگر باشد یا از بسیاری خون و درنگ و توقف در رگها
یا از ضعف سپرز از جذب فضول غلیظه و باقی ماندن و مختلط شدن
بخون لطیف یا از طعامهائی که پیدا کننده سودا بوند بود و نواصیر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

از خراجی بود که حادث شود در مقعد و چند روز تاخیر در گشادن
کند تا زمانی که متعفن شود و چند روز سرایت در حوالی روده و
گوشت که درین محل بود کند و مثل این از چهار چیز واقعست و چون سیل کند
عاقل کند و از آن رطوبتی و صدیدی غسالی بیرون آید و این مرض را
مشکل بصلاح توان آورد زیرا که در عضوی نرم واقعست و ممر فضلاتست
چه طبیعی از براز و چه غیر طبیعی و در شکل معکوس است و در وضع مجاور
مثانه و از مثانه رطوبات عفنه حریفه مترشح گردد و مقعد قبول کند
و نیز از جهة عصبی که دارد کثیر الحس است و وجع بیشتر یافته شود و محلل
روح است **ریح بواسیر** از خلطی سودائی بود که در گرده پدید آید بانکه
حرارة گرده تحلیل اجزاء ناریه از آن ماده نکند و ریحی غلیظ از آن
پدید آید و در نواحی گرده گرد آید و بسهولة بتحلیل نرود همچنانکه در امعا
و معده شود **و شقاق مقعد** از گرمی و خشکی بر مقعد عارض شود و بادنی
سببی مثل گذشتن ثفل یابس که خشونت کند و از تیزی خلطی که صلابت
نماید و از غایت خشکی تمدید پدید آید و چون تمدید پدید آید شقاق پدید آید

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

## فصل ثالث در اصناف مرض از این امراض چهارگانه بدانکه بواسیر

سه صنف است **ثؤلولی** مقدار عدسی بود و بجد با قلائی رسید و از جهت

مشابهت ثآلیل صغیره صلبه ثؤلولی گویند و تولد این صنف بواسیر از

ماده سوداوی که قریب بصرافت باشد شود و **دیگر** این نوع بواسیر مقدار

انگوری پیدا کرده باشد و شکیب سبز بود و از جهت مشابهت بآن نام

شهرت گرفته لیکن رنگ این صنف ارغوانی بود و تولد این از مادهٔ

مرکب از دم و سودا بود و **دیگر** **دوتوئی** و این صنف شکیب سبز و بر شکل توتی

بود و او را اسپری بود و دانه دار و شکیب ان باریک بود و تولد

ان از مادهٔ دموی که قریب بصرافت بود شود و هریکی از این اصناف

سه گانه یا عمیا اند که چیزی از انها بیرون نیاید یا دامیه اند که چیزی

از انها بیرون اید یا دوار معینه یا دوار غیر معینه چنانچه مجموع شش

شود مضرب دو در سه و هریکی از این شش یا در داخل شرج

اید یا در خارج شرج چنانچه جمله دوازده شود مضرب شش در دو

چنانچه از این شجره معلوم است بر منوال

این صنف را بواسیر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

و علاج و احتمال مشکل بود زیرا که آن محسوس نبود و در ان محل
تصرفی چندان نکند زیرا که توقف واقع نشود و علاج جمله چنانچه
آید بعضی به بعضی قریب بود زیرا که ماده جمله از دم سودا ی حاصل
شود و نواصیر دو صنف است نافذه که نفوذ در روده کرده باشد
و غیر نافذه که نفوذ در روده نکرده باشد و از علامات آنچه دانستنی
باشد بدانی و ریح بواسیر را اعتبار اصناف نبود بلکه اعتبار را خلاط
کنند در کمیت و کیفیت و شقاق را اعتبار صنف حاجت نبود لیکن جهات
مختلف شود چنانچه بر فطن مخفی نماند فصل چهارم در علامات این امراض

چهارگانه بدانکه علامات بواسیر اگر از سوداست خالی از وسواس
نبود و ثولولی بود و اگر از دم و سوداست مرکب از علامات دوگانه
باشد با خفقان و سستی زانوها و غبی از بلغم بود و این نادر شود
و از نفاطات و نفاخات خالی نبود و این صنف را عوام بواسیر بادی
گویند و شیخ فرموده که ممکن نیست که بواسیر بی گشادگی دهان
رگهای مقعد پدید شود چنانچه جالینوس گفته که چون گشاده شود حبس
دم نباید کرد تا زمانی که ضعف در این کس پدید آید زیرا که از سیلان
دم بواسیر امان از آکله و جنون و صرع سودائی و حمره و ذات الجنب
و ذات الریه و سرسام حاصل شود و از حبس آن خوف استسقا و
سل و اورام در اعضا و بواسیر چون پدید شود ضعف هر دو پای
و قراقر و نفخ معده و امعا و ضعف هضم و گردیدن سر و خفقان پدید
گردد و مزید شود و صاحبان بواسیر رنگ خاص داشته باشند
زردی که بسبزی زند و علامات نواصیر اگر نافذه است که ریح و براز
بی ارادت از آن محل بیرون آید و چون میل بدان محل رسانند و

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

انگشت بمحل مقعد در برند میل و انگشت ملاقی بکدیگر شوند و علاج این
چنانچه خواهد آمد مشکلست و اگر غیر نافذ است که بخور و نفخ با ارادت
بیرون نیاید و چنین میل و اصبع در برند میل در فرجه و اصبع در مقعد
ملاقات با کدیگر کنند و علامات ریح بواسیر است که در رسم
و اسپیر که میلان نفخ چه بفوق و گفته اند که نشانه و گردن رسید و
چه تحت با قرار و احیانا اسهال و موی بدید اید و احیانا قبض طبیعت
بدید آید و وجع زیاده شود و سنگینی در اندام بدید اید و وجع مفاصل و
رکبه باشد و چنین قصد برخاستن و نشستن کند او ازی از مفاصل بشنود
و شهوه جماع او را ضعیف شود و در بیخ مویهای وی خارشی بدید اید و
رنگ صاحب این علت بسیاهی زند که با زردی آمیخته بود و علامت
شقاق آنست که خلاف مقعد پیدا شود چنانچه دانستی که گرمی و خشکی
بر او غالب شود و درد و سوزش بنا شده و بسیار بود که مآل آن
به تب کشد فصل پنجم در معالجات این امراض چهارگانه از تصرفات
بواسیر دانها و این مشتملست بر چهار بحث بحث اول در علاج بواسیر از

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تصرفات داخلی بدانکه فصد صافن و عرق نابض رکبه و باسلیق و حجامت
میان ورکین در جمیع اصناف بواسیر مرخوص است و استفراغ
سودا کنند و از رعایت جگر و سپرز غافل نشوند و تلیین طبیعت وقتی
که قبض بود بمطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله چنانچه با شرایط بود کنند و
نگذارند که طبیعت ممسک شود و جلابی بگیرند از عناب ده دانه با نبات
ده درم با ترنجبین ده درم چون تلیین خواهند شاید و غذا نبوناش
مقشر و مغز بادام و شراب عناب مناسب بود و اصلاح خون
بغذاهائی که تر باشد و زود هضم شود چون گوشت لطیف با سفیدباج
و زرده تخم مرغ نیمبرشت کنند و اگر طبیعت نرم بود و خون روان شود
تدبیرش آنست که بیاشامند هر صباح قرص کهربا یکمثقال قرص گلنار
با گل ارمنی نیم مثقال با رب به ده درم و غذا مزوره از سماق با
جوانمرغ یا طیهوج یا دراج و برنج در این صورت جایز داشته اند
مطلق و شراب انجبار با آب بارتنگ عظیم النفع شمرده اند بر هر
عضوی که خون از آن آید و گفته اند که انجبار حابس دم بود و قابض طبع بود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

صفت داروئی که خون آمدن از بواسیر قطع کند کهربا بسد صدف
سوخته گل ارمنی از هر یکی دو درم هلیله سیاه بلیله و آمله از هر یکی پنج درم
تخم کندنا سه درم مقل ده درم جمله کوفته و بیخته غیر از مقل و مقل در آب
کندنا سه درم حل کرده جمله ادویه دران سرشته نگه دارند و در وقت
حاجت دو درم از آن تا سه درم با آب حدادان ده درم دادن
نافع بود دیگر طراثیث و جلنار و جفت بلوط هلیله سیاه بلیله آمله از
هر یکی چهار درم و تخم مورد دو درم جمله کوفته و بیخته با آب ورق سرو
که مقل دران حل کرده باشند بسرشند و حب سازند شربتی از آن
دو درم و بصاحبان این از جهة قبض اطبا باتفاق آب کندنا با
روغن گردکان داده اند ولیکن اختلاف در وزن دارند در حاوی
طب آورده که آب کندنا و روغن گردکان ده درم و جمهور بر آنند که پنج درم
آب کندنا تا بیست درم و روغن گردکان دو درم و ما بر آنیم که جمهور
بر آنند و اگر چنانچه این مرض بواسیر درد داشته باشد بسبب بسیاری
خون سودائی که فاسد شده تدبیر صواب آن بود که افواه عروق

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بگشایند تا خون از آن روان شود و بسیاری از آن رگ باسلیق بگشایند
در رگ صافن اگر موانع نبود و تدبیراتی که در بحث اول از فصل
ششم خواهد آمد بکار دارند و تسکین آن بمثل آب پیاز کنند و تسکین
پیاز هر چند که تیزتر بود بهتر نفع دهد و خوردن هلیله کابلی مربا و اطریفل
صغیر و اطریفل مقل هر کدام که یابند و خواهند شاید و غذا آنرا که صلاح
دانند که مقوی مواد نگردد و محصل سودا نشود **بحث ثانی** در علاج نواصیر
از تصرفات داخلی بدانکه نواصیر علاجش غیر از قطع یا وضع داروهای
حاد که دفع کند گوشت فاسد و ظاهر گرداند گوشت صحیح چنانچه در
بحث ثانی فصل ثانی دانسته شود چیزی نشود و نوع غیر نافذ از و علاجش
علاج خارجی بود و ملاحظه بدن از چیزهائی که مفسد مواد بود و محرق
اخلاط باید کردن و چنانچه باید جمله چه در بحوث و چه در فصول خواهد
آمد و آنچه اندرین بحث باید دانست آن بود که هر دو نوع در تدبیر
داخلی شریک باشند در احتراز از هر چه غلیظ و کثیف و محرق دم
بود و از داروهای گرم بغایت مجتنب باشند و با هر چه غذا نیکو دهد

نوع نافذ از و صح

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

وزود نضج یابد و هضم شود چون گوشت لطیف و اسفاناخ و زرده تخم مرغ
بقرب جویند و حق آنست که در علاج این مرض ترک سعی اولیست و مریض
که متحمل این مرض شود در دفع آن نکوشد تا فایده یابد و از دایره
صابر آن بدر نرود تا از ثواب خالی نشود **بحث ثالث در ریح بواسیر**
**و علاج آن از تصرفات داخلی** بدانکه علاج این مرض تنقیه بدن از سودا
بود چون موانع نبود و شرایط موجود بود بانکه نضج دهد بمثل گاوزبان
و بیخ مهک از هر یکی سه درم و نبات ده درم و بالنگو اضافه کنند و
ترنجبین مزید شود و چون زیادتی نضج از قاروره مشاهده رود اسهال
بمطبوخ افتیمون یا معجون نجاح کنند بشرطی که در بانگ صبح دهند
و غذا نبوماش مقشر و نخود و مغز بادام و فروج و در آب زن بنشانند
مثل مورد و مازو و جلنار و پوست انار و ورق گل سرخ و تخم گل
و جوز سرو و تخم کندنا و اگر همچنان خون آید بان افشانند مثل صدف
سوخته و قشر کندر و غبار رحی و کحل **فصل هفتم در بقیه امراض مقعد**
**بر سبیل اجمال از ورم و استرخاء شرج و خروج مقعد** بدانکه چون

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ورم حار بود ابتداء یا بعد از وجع بواسیر و بعد از قطع یا باستعمال
دوا حادث شود و بر اسه ذکر کرده نشد بانکه مفصلا بیان کند
چون باقی امراض ما تقدم از بهر انکه تدبیرش چه داخلی و چه خارجی
از علاج بواسیر و علاج شقاق بعید نبود مگر انکه ماده ورم جمع شده
باشد که انزمان بشکافتن پیش از نضج تمام احتیاج افتد تا میل ماده
بغورش نشده باشد که ناصور نگردد که اگر ناصور گردد علاجش
علاج ناصور بود و علاج استرخاء شرج که بیرون امدن ریح است
و ثقل بی اراده و سبب ان آفة در عضله مقعد است عضلی که ان
ممسک مقعد است اگر از ضربه و سقطه و قطع بواسیر بود علاج
آن دشوار بود و اگر از برد عضله است و اشامیدن عضله رطوبات
علاجش علاج فالج است از تنقیه بدن و تبدیل مزاج و انچه درین محل
باید دانست حابسات که مکرر ذکر رفته بعمل اورند و اجتناب از
مرطبات کنند **علاج خروج مقعد** اگر از ورم بود علاجش مکرر ذکر
رفته و معلوم شده و مالیدن موم روغن و تدهین بروغن شبت و روغن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بابونه تا نرم شود و باز بمحل خود رود و بعد ازین معالجه تقابضات
کنند چنانچه مکرر ذکر رفته و اگر از شدت استرخا بود تدبیر صواب
تدهین محل بود بروغن گل سرخ و ذرور افشاندن بمحل آن از
اسفیداج رصاص و جلنار و مازو و شب سحق کرده همچون غبار
و نشانیدن صاحب این علة در آبی که جوشانیده باشند در آن
ادویهٔ مذکوره در آخر بحث چهارم این فصل در شقاق و علاج و خروج
مقعد اگر سبب آن کرم بود علاجش دفع کرم و شستن مقعد باب
ورق شفتالو و تدهین بروغن استه زردآلو بود و اگر مقدمه بواسیر
بود علاجش علاج بواسیر بود و مالیدن عضو بروغن گل سرخ
و سرکه و تسکین خون و اصلاح خون چه بفصد اگر ضرورت افتد و چه
بدوا چنانچه صلاح بود و حجامت عصعص نافعست و حق آنست که علاج
امراض مقعد مشکلست از بهر آنکه مجری فضلاتست و مقلوبست بفوق
و موضوع بسفل و بطبع مواد میل باین محل دارند و عضوی قوی الحس است

فصل هشتم در چیزهائی که واجبست که از آن اجتناب کنند در این

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

**امراض مذکوره** بدانکه در مثل این امراض ترک غذاهای غلیظ و سوزاننده
خون و پیدا کننده سودا مثل هریسه و مصلیه و دوغباج و سکباج
و مانند اینها و داروهای گرم مثل فلفل و هیل و دارفلفل و دارچینی و جوزبوا
و زعفران و عود هندی و زنجبیل و شهدانج و جرجیر و پیاز و کندنا و از
جمیع ادویه بارده مثل کافور و کاهو و غیر اینها مثل برف و یخ و آب
سرد و نارنج و تمر هندی و سرکه و امرود و سیب چنانچه گفته اند بکنند
و از گوشت گاو و بز و شتر و صید و قدید و ماهی و کبوتر بچه و پنیر کهنه و
عدس و باقلا و کلم و بادنجان و تربزه و از جمیع اشیاء حاده و مالحه و
حریفه و قابضه و از شراب صرف و خرما و عسل و شملز و تره خراسانی
و از بویها مثل کشته و مشک و غالیه و از بویهای ناخوش مثل مستراحها
و مردارها و کوها که آب اندر و فاسد شده باشد و از گوگرد و از
چربیها و از افیون و فکر بافراط و بیخوابی و غم بافراط و بر روی نم نشستن
و بر زمین گرم و رمل گرم و ادخال طعام و ریاضت بافراط و جوع
و امتلا و مباشرت با حرص و شعف خصوص نه بر نهج شرع اجتناب کنند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

وهرچه در این امزجه وخاصیت باشد بکار ندارند واین نمودار شد تا
رساله مطول نشود وهو القادر الحکیم **فصل نهم در مفردات که تعلق**
**باین امراض دارد اهلیلج اصفر** اشامیدن واسته ان بخور کردن
مر بواسیر وبا روغن گل سرخ تدهین کردن در خروج مقعد نافع
بود وروایتست از بهترین عالم صلی الله علیه وآله که اهلیلج از بهشت است
وبر هفتاد درد دواست **اهلیلج اسود** اشامیدن سه درم از ان وقند سفید
پنج درم وقرنفل نیم درم بواسیر را نافع بود **آملج** آشامیدن مر
بواسیر را نافع است ومقوی مقعد است **انجدان** چون در طبیخ کنند با سرکه
وپوست انار ضماد کنند از بواسیر زود خلاص شوند وورق او با همین
اجزا چون طبیخ کنند همین فعل کند **اقحوان** شکوفه آن کشاینده افواه
بواسیر است چون ضماد کنند وتمریخ نیز کردن نافع بود وچون شکوفه تر
بود بمالند زودتر نفع دهد ووجع بواسیر بنشاند چه خشک وچه تر وروغن
آن در ضماد وتدهین در کشاینده مقعد نافعند **آس** بفارسی مورد گویند
دانه ان چه بخوردن وچه بضماد کردن وآب ورق مورد با سرکه مالیدن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

وروغن مورد مالیدن و از ورق خشک کرده ذرور ساختن و در آبی
که دران مورد جوشانیده باشند چنانچه دانسته مر بواسیر و قروح
مقعد نیکو بود و بعد از طوفان نوح اول چیزی که غرس کردند مورد بود
و آدم علیه السلام از بهشت آورد و سید ریاحین دنیاست اشنان
بیست روز بدوام چون مقعد بدان بشویند بواسیر زایل کند و اگر بخلف
شود بنابر تغیر امزجه یا بر حداثت و عتاقت نوع مرعی بود اکلیل الملک
چون با زرده تخم مرغ بر بواسیر طلا کنند و ورم مقعد نافع بود اکارع
خوردن آن قطع کننده خونست الجبار نباتیست که قشر او و رب او
و شراب او نافع است الیه چون بمقدار یک انگشت در شقاق مقعد
بشافه نهند نافعست و تجربه کرده اند حرف البا بلیلج اشامیدن
و برداشتن بمقعد از مقویاتست بادنجان اقماع او که خرد کرده باشند
با روغن استه زرد آلو بر جمیع امراض مقعد خصوص امراض بواسیر
نافعست بقلة الحمقا که خرفه گویند و بفارسی تورک مر بواسیر مزمنه و
بواسیری که مده از ان آید ضماد کردن و عصاره ان نیز ضماد کردن نافعست

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بقر در بول بقر صاحب بواسیر را نشاندن نیکو بود وازخواص اوست
که ازشیر او وآرد جو ضماد کردن و همچنین سپرکین او نیز ضماد کردن
نیکو بود بواسیر را بخور مریم بدانکه درخت مریم و بخور مریم چنانچه شیخ فرموده
یکا بود و سه نوع باشد یکی از ان ثمره دهد و دو دیگر ثمره ندهند و در اقرابین
خبرالشایخ گفته و در شیراز بعضی از عطاران از اچوبک گویند لیکن انچه
ما در اینجا خواهیم آنست که چنین گویند نیکو بود و طبخ کنند تا مهری شود و
کسیر که او را معقد بیرون آید دران نشستن نافع بود و انرا با سپرکه
طبخ کردن و ضماد ساختن همین کار کند مصبح در ورم معقد ضماد کردن
نافع بود و شکوفه ان تنها یا با ورق سپرز نیز ضماد کردن از جهت
تسکین وجع نهایه نیکو ست و شکوفه ان بر تنها معقد ضماد کردن
نافع بود و شکوفه ان با ورق سپرز ان جنس بگیرند و بخورانند طفلان را که
معقدشان بیرون آید این امراض ازو دفع شود و اب ورق او بسوزن
یا با آرد جو ضماد کنند همین خاصیت دهد و صغیر و کبیر شکوفه بنفشه را
چیز خشک کنند و چیز غبار سحق کنند و بر معقد افشانند همین فعل کند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بنطاقلن انچه اصح است اینست که در یونان شود و در تصحیح لفظ و معانی
اختلاف بود لیکن جمله به پنج انگشت تفسیر نکنند که جهال از عطارین
بران رفته اند زیرا که بتحقیق این غیر انست و بحث ما در این است که چون
محقق شد صاحب علت بواسیر را چون در طبیخ ان نشانند یا بطبیخ بیخ ان
ضماد کنند نافع بود و چون خواهند که این نبات را قطع کنند
باسم کسی که نزف دم خصوص از بواسیر بود و اسم مادر صاحب
علت نیز ببرند بفرمان خدای تعالی از ان علت خلاص یابد و بعضی گفته اند
که بیخ این نبات چون کوفته باشند و طبخ کنند و ضماد کنند نافع بود
و بعضی گفته اند که حشیش این نبات ضماد کنند از این علت خلاص
یابند و بعضی گفته اند که ریشه این نبات کوفته و بیخته با روغن استه
زردآلو تلخ ضماد کنند بغایت نافع بود و بعضی گفته اند که این
بیخ نبات با سرکه چون بجوشانند و ضماد کنند ان نفع یابند و
بعضی گفته اند که ورق این نبات کسی را که خروج مقعد داشته باشد
چون ضماد کنند نفعی تمام یابد باد آورد خاری بود در عرب انرا شوکة البیضا

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

کوبند و مشابه حسک بود لیکن این ابیض بود و شوکش اطول از آن

بود و لغیر حسک و چنین با روغن گل سپرغ و موم صافی شافه سازند

یا ضماد کنند دفع شقاق مقعد کند و تخم آن با آب صافی بر مقعد ضماد کردن

مسکن وجع مقعد بود و پختش بر خروج مقعد نافع بود ضماد کردن و بطول

پاختن و در طبیخ آن نشاندن چنانچه طریق بود **حرف الجیم**

**جلنار** آشامیدن و ضماد کردن مر انصداع عرق مقعد را نافعست

و چنین دو جزو از و با یکجزو کندر و اگیرند مر زحف دم را از بواسیر

نافعست **جزر** آب ورق آن آشامیدن مر بواسیر دامیه را

نافع بود **جوز** پوست صلب آن چنین سوخته باشند و با عسل و کوبان

بر بواسیر ضماد کنند نافع بود **جعل** یعنی اشتر اگر روغن کوهان

وی با روغن اسپند زرد آلوی تلخ داب کنند با بر بواسیر مالند

نافع بود و تسکین وجع کند اگر شیر جعل صاحب این علت بیاشامد

نافع بود و پیه کوهان وی بخوردن بر آتشی که از پشک جعل بود نافع

از جهت تسکین وجع دزبول بر بواسیر نافع بود و حکما رهند داغ

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امراض مذکوره بدانکه در مثل این امراض ترک غذاهای غلیظ و سوزاننده
خون و پیدا کننده سودا مثل هریسه و مصلیه و دوغباج و سکباج
و مانند اینها و داروهای گرم مثل فلفل و هیل و دارفلفل و دارچینی و جوزبوا
و زعفران و عود هندی و زنجبیل و شهدانج و جرجیر و پیاز و کندنا و از
جمیع ادویه بارده مثل کافور و کاهو و غیر اینها مثل برف و یخ و آب
سرد و نارنج و تمر هندی و سرکه و امرود و سیب چنانچه گفته اند بکنند
و از گوشت گاو و بز و شتر و صید و قدید و ماهی و کبوتر بچه و پنیر کهنه و
عدس و باقلا و کلم و بادنجان و تربزه و از جمیع اشیاء حاده و مالحه و
حریفه و قابضه و از شراب صرف و خرما و عسل و شملز و تره خراسانی
و از بویها مثل کشته و مشک و غالیه و از بویهای ناخوش مثل مستراحها
و مردارها و کوها که آب اندر و فاسد شده باشد و از گوگرد و از
چربیها و از افیون و فکر بافراط و بیخوابی و غم بافراط و بر دی نم نشستن
و بر زمین گرم و رمل گرم و ادخال طعام و ریاضت بافراط و جوع
و امتلا و مباشرت با حرص و شعف خصوص نه بر نهج شرع اجتناب کنند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

و هرچه در این امزجه و خاصیت باشد بکار ندارند و این نمودار شد تا
رساله مطول نشود و هو القادر الحکیم **فصل نهم در مفردات که تعلق**
**باین امراض دارد اهلیلج اصفر** اشامیدن و استه ان بخور کردن
مر بواسیر و با روغن گل سرخ تدهین کردن در خروج مقعد نافع
بود و روایتست از بهترین عالم صلی الله علیه و آله که اهلیلج از بهشت است
و بر هفتاد درد دواست **اهلیلج اسود** اشامیدن سه درم از ان و قند سفید
پنج درم و قرنفل نیم درم بواسیر را نافع بود **آملج** آشامیدن مر
بواسیر را نافع است و مقوی مقعد است **انجدان** چون در طبیخ کنند با سرکه
و پوست انار ضماد کنند از بواسیر زود خلاص شوند و ورق او با همین
اجزا چون طبیخ کنند همین فعل کند **اقحوان** شکوفه آن کشاینده افواه
بواسیر است چون ضماد کنند و تمریخ نیز کردن نافع بود و چون شکوفه تر
بود بمالند زودتر نفع دهد و وجع بواسیر بنشاند چه خشک و چه تر و روغن
آن در ضماد و تدهین در کشاینده مقعد نافعند **آس** بفارسی مورد گویند
دانه ان چه بخوردن و چه بضماد کردن و آب ورق مورد با سرکه مالیدن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

وروغن مورد مالیدن و از ورق خشک کرده ذرور ساختن و در آبی
که دران مورد جوشانیده باشند چنانچه دانسته مر بواسیر و قروح
مقعد نیکو بود و بعد از طوفان نوح اول چیزی که غرس کردند مورد بود
و آدم علیه السلام از بهشت آورد و سید ریاحین دنیاست اشنان
بیست روز بدوام چون مقعد بدان بشویند بواسیر زایل کند و اگر بخلف
شود بنا بر تغیر امزجه یا بر حداثت و عتاقت نوع مرعی بود اکلیل الملک
چون با زرده تخم مرغ بر بواسیر طلا کنند و ورم مقعد نافع بود اکارع
خوردن آن قطع کننده خونست الجبار نباتیست که قشر او و رب او
و شراب او نافع است الیه چون بمقدار یک انگشت در شقاق مقعد
بشافه نهند نافعست و تجربه کرده اند حرف البا بلیلج اشامیدن
و برداشتن بمقعد از مقویاتست بادنجان اقماع او که خرد کرده باشند
با روغن استه زرد آلو بر جمیع امراض مقعد خصوص امراض بواسیر
نافعست بقلة الحمقا که خرفه گویند و بفارسی تورک مر بواسیر مزمنه و
بواسیری که مده از ان آید ضماد کردن و عصاره ان نیز ضماد کردن نافعست

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

**بقر** در بول بقر صاحب بواسیر را نشاندن نیکو بود و از خواص اوست
که از شیر او و آرد جو ضماد کردن و همچنین سرگین او نیز ضماد کردن
نیکو بود بواسیر را **بخور مریم** بدانکه درخت مریم و بخور مریم چنانچه شیخ فرموده
یکی بود و سه نوع باشد یکی از آن ثمره دهد و دو دیگر ثمره ندهند و در افریقیه
خبر المشایخ گفته و در شیراز بعضی از عطاران آنرا چوبک گویند لیکن آنچه
ما در اینجا خواهیم آنست که چون بکوبند نیکو بود و طبخ کنند تا مهری شود و
کسی که او را مقعد بیرون آید در آن نشستن نافع بود و آنرا با سرکه
طبخ کردن و ضماد ساختن همین کار کند **بنفسج** در ورم مقعد ضماد کردن
نافع بود و شکوفه آن تنها یا با ورق سبز نیز ضماد کردن از جهت
تسکین وجع بغایت نیکوست و شکوفه آن بر نتو مقعد ضماد کردن
نافع بود و شکوفه آن با ورق سبز آن چون بگیرند و بخورانند طفلی را که
مقعدش بیرون آید این امراض از و دفع شود و آب ورق او بسویق
یا با آرد جو ضماد کنند همین خاصیت دهد و صغیر و کبیر شکوفه بنفشه را
چون خشک کنند و چون غبار سحق کنند و بر مقعد افشانند همین فعل کند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بنطاقلن انچه اصح است اینست که در یونان شود و در تصحیح لفظ و معانی
اختلاف بود لیکن جمله به پنج انگشت تفسیر نکنند که جهال از عطارین
بران رفته اند زیرا که بتحقیق این غیر انست و بحث ما در این است که چون
محقق شد صاحب علت بواسیر را چون در طبیخ ان نشانند یا بطبیخ بیخ ان
ضماد کنند نافع بود و چون خواهند که این نبات را قطع کنند
باسم کسی که نزف دم خصوص از بواسیر بود و اسم مادر صاحب
علت نیز ببرند بفرمان خدای تعالی از ان علت خلاص یابد و بعضی گفته اند
که بیخ این نبات چون کوفته باشند و طبخ کنند و ضماد کنند نافع بود
و بعضی گفته اند که حشیش این نبات ضماد کنند از این علت خلاص
یابند و بعضی گفته اند که ریشه این نبات کوفته و بیخته با روغن استه
زرد آلو تلخ ضماد کنند بغایت نافع بود و بعضی گفته اند که این
بیخ نبات با سرکه چون بجوشانند و ضماد کنند ان نفع یابند و
بعضی گفته اند که ورق این نبات کسی را که خروج مقعد داشته باشد
چون ضماد کنند نفعی تمام یابد باد آورد خاری بود در عرب انرا شوکة البیضا

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

گویند و مشابه حسک بود لیکن این ابیض بود و شوکش اطول از آن
بود یعنی حسک و چون با روغن گل سرخ و موم صافی شافه سازند
یا ضماد کنند دفع شقاق مقعد بکند و تخم آن با آب صافی بر مقعد ضماد کردن
مسکن وجع مقعد بود و بخش بر خروج مقعد نافع بود ضماد کردن و نطول
ساختن و در طبیخ آن نشاندن چنانچه طریق بود **حرف الجیم**
**جلنار** آشامیدن و ضماد کردن مر انصداع عروق مقعد را نافعست
و چون دو جزو از و با یکجزو کندر فرا گیرند مر نزف دم را از بواسیر
نافعست **جزر** آب ورق آن آشامیدن مر بواسیر دامیه را
نافع بود **جوز** پوست صلب آن چون سوخته باشند و با عسل و کمون
بر بواسیر ضماد کنند نافع بود **جمل** یعنی اشتر اگر روغن کوهان
وی با روغن استه زردآلوی تلخ داب کنند با بر بواسیر بمالند
نافع بود و تسکین وجع کند اگر شیر جمل صاحب این علت بیاشامد
نافع بود و پیه کوهان وی بخور کردن بر آتش که از پشک جمل بود نافعست
از جهت تسکین وجع و ذبول بواسیر نافع بود و حکماء هند دماغ

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

جمل بخور کنند از جهت مرض بواسیر و وصفها کرده اند جاوشیر
صمغیست و انرا کاوشیر نیز گویند و بر بواسیر ضماد کردن نافعست
جراد بفارسی ملخ گویند چون خشک کنند و بر آتشی که از پشک اشتر افروخته
باشند بخور کنند تسکین وجع بواسیر بکند حرف الدال دادی
حبیست مثل شعیری لیکن اوراق او ادق از و و میل بتلخی داشته باشد
و بفارسی انرا جو جادو گویند در طبخ او نشاندن صاحب این علت و
ضماد کردن بر ورم مقعد و دو درم از دادی کوفته و بیخته با روغن زیت تر
کرده بر بواسیر ضماد کردن نافع بود دارشیشعان عربیست بفارسی انرا
قندول گویند و ان درختی سبز خار ناکست و عود البرق نیز خوانند
فی الجمله حشیشی است مانند شجری پر خار و درین اختلاف واقع است
چون بتحقیق بیابند بر قروح مقعد ذرور کردن عظیم النفع است دم الاخوین
بر خروج مقعد چون ضماد کنند نافع بود و مقوی مقعد بود بر داشتن ان
و آشامیدن و همچنین بر انصداع عروق مقعد دود القرمز کرم بلوط است
بر شقاق مقعد ضماد کردن نافعست دجاج مرغ خانگی فربه با رشته یا

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

با ملوخیا یا شوربا برنج پختن مر شقاق مقعد را نافع بود دارچینی چون چینی
بود اشامیدن آن و ضماد کردن بر انصداع عروق مقعد نافع بود
و دو درم از آن کوفته و بیخته بر سر آب سرد ریختن و اشامیدن
منع نزف دم بکند که از بواسیر بود و روغن آن مر این امراض را
عظیم النفع بود و دارچینی با قردمانا ضماد کردن موجب خلاصی مریض
از مرض بواسیر بود و روایتست که آدم علیه السلام بر کوه هند سجده
کرد و میگریست یکسال بلکه صد سال تا اشک چشم او روان شد
در رودخانه سراندیب و حق عز شانه از اشک چشم آدم دارچینی برویانید
و قرنفل و گردانیدن طاووسان و مرغان او دفلی بفارسی خرزهره
گویند چون مکرر بخور کنند مریض و صحیح از مرض بواسیر و خوف آن
ایمن شوند حرف الهاء هال چون فرا گیرند با قرطاس سوخته و
خاکستر زر و زرده تخم مرغ بریان کرده بسرشند و بر بواسیر نهند
مانند ضماد نافع بود چنانچه حکما فرموده اند که نفعی عظیم دهد
هندبا چون عصاره او فرا گیرند و تخم او نیز همین سبیل بفرده و مجموع

دارچینی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بر بواسیر چون ضماد کنند نافع بود هدبه حمار قار گویند و آن جانوریست
کوچک بسیار پای و بشیرازی آنرا مهیک گویند و در محلی که آب جاریست
در شیب آن محل بود و چون دست بدان بمالند حمل بر آن کنند که مهره ایست
و بر این قول چون نقلی نیافتم اعتماد ندارم فی الجمله هدبه بقول اول
چون با قردمانا ضماد کنند تسکین وجع بواسیر کند و کسی را که اعتراض کند
برین مفردات که چون مشهور نیست و محقق نشده چرا درین رساله
یاد کرده جواب آنست که این رساله از برای عوام شیراز نیست بلکه
از بهر خواص ممالک است و چون لفظ مشهور است که بسرخی نوشته میشود
و احتیاج بالسنه مختلف فیها که معرفت حاصل کنند ندارند و ما
بنا بر مزید توضیح چند لفظ فارسی در ترجمه آورده ایم حرف الواو ورد
در عرب جل گویند و چون بگویند ورد عراقی سرخ ازو که گل سرخ باشد
خواهند و ورد مطلق در کتب طبی این ورد عراقی باشد و وردی خشک که
هیچ ازو افتاده نباشد فرا گیرند و ضماد کنند و در مطبوخ ورد نشستن
و ضماد بعصاره آن کردن و بمطبوخ با شراب ضماد کردن وجع مقعد را

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

نافعست و دفع خروج مقعد کند و نیز خشک از و چون با شراب یکساله
بر مقعد ضماد کنند دفع ورم مقعد کند و روغن این بر همه مرضی
نافعست ورق زیتون کوفته و بیخته در طبیخ آن نشینند صاحب این علت از
قروح مقعد ایمن شود وسخ چرک بدنست جماعتی که در حمام گرفته باشند
شافه برداشتن بتجربه صحیحه حکما گفته اند که مر شقاق مقعد را نافع بود
و با خاکستر سرطان و پیه مرغ بریان کرده و موم زرد مرهم ساخته
بعمل آورند مزیل شقاق مقعد گردد و در روغن استه زرد الواحل کرده
بر بواسیر ضماد کردن بخواص نافعست و مجرب ودع چون بسوزند و با آب
لیمو چون خمیر بسرشند و بفتیله کنند چون شافه بخود بردارند و بر ظاهر مقعد
نیز ضماد کنند مزیل بواسیر بود ورق طرفا بخواص نزد حکما ظاهر شده
که با روغن گل بر مقعد چون تدهین کنند شخص از مرض بواسیر خلاص
یابد حرف الزا زعفران بعضی از حکما بر آنند که بخواص وجع مقعد را
نافعست و بعضی اعتراض میکنند که زعفران مناسب امراض مقعد نیست
زیرا که ازین وجع غیر وجع بواسیر و نواصیر و شقاق و ریح بواسیر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

خواسته اند و دیگر آنکه مطلوب از ما سبق استعمال داخلیست و
مقصود از انجا اعمال خارجیست و زعفران با مثل آن موم صافی بر
ورم مقعد ضماد کردن نافعست و زعفران و مرو دقاق کندر چون
بر شقاق مقعد ضماد کنند یا بخود بر دارند بر شقاق مقعد باین ترکیب
نافع بود زرزور خوردن گوشت او باین علت نیکست و در خروج
مقعد ضماد کردن نافع بود زیتون گفته اند که تریاق است و روایتست
از پیغمبر علیه السلام که بخورید از زیت و تدهین کنید بروغن وی که این
درختی مبارکست و نیز مرویست از رسول الله صلی الله علیه که بخورید
زیت و تدهین کنید بزیت که نزدیک او نشود شیطان چهل شب چون
ازین حکیم این دانستی بدانکه حکماء روم و هند و فارس اتفاق
دارند که خوردن زیت و مداومت بآن مربو اسیر را نافع بود
زنجفر فرا گیرند با روغن گل سرخ و شمع و ضماد کنند وجع شقاق
مقعد را دفع کند زباد خالص چون تدهین کنند مربو اسیر را نافع بود زرنیخ
احمر با روغن گل سرخ مربو اسیر و قروح مقعد را نافع بود زنجار

زیتون

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ضماد کردن مر بواسیر و قروح مقعد را جایز بود و چون بواسیر سخت
بود ضماد کردن از اقطع کنند و زنجار و عسل که بالش عمل کرده باشند
قطع بواسیر کند زنجار نیم درم و مقل ازرق دو درم بسرشند بشراب
عتیق و ضماد کنند قطع بواسیر کند و زنجار چون بسرشند بروغن گل
سرخ و آب رازیانه مر بواسیر را نافع بود و چون ضماد کنند زاج
بر بواسیر ضماد کردن نافع بود زجاج سوخته و بعسل سرشته بر مقعد
نهادن تسکین وجع کند زرنب بروغن استه زردآلو سرشتن بواسیر
را نافع بود ظاهرا و باطنا زرنب بروغن گل سرخ طلا کردن بر
بواسیر نافع بود زهر الخوخ هرگاه که تازه بود و بر مقعد طلا کنند و
شفتالو بمالند یا بآب آن مقعد بشویند و روغن او همین سبیل بمالند
خارش مقعد فرو نشاند و صحیح و مجربست زراوند طویل چه آشامیدن
و چه ضماد کردن مر مرض بواسیر را نافعست حرف الحا حضض
چون مکی بود ضماد کردن بر خروج مقعد و بواسیر نیک بود و ورم
مقعد را نیز نافع بود حماض خوردن و ضماد کردن و تخم حماض آشامیدن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

وضماد کردن بر بواسیر نافع بود حلبه چنین طبخ کنند و از آن بیاشامند
و بمطبوخ ضماد کنند منقولست که بواسیر را نافع بود حلتیت
آشامیدن نیم درم و ضماد کردن مر صاحب بواسیر را نافع
بود حرف تخم تربزک بود این را نخم کنند چنین بریان کنند و کوفته و بیخته
سفوف سازند و نیز چنین بریان کنند و ناکوفته بیاشامند و نیز
با شربت آشامیدن و نیز ضماد کردن چنانچه مصلحت باشد مرض
بواسیر را نافع بود حیه پوست مار که ریخته باشد و مقل ازرق و
بیخ کبر و بلادر و زراوند طویل چنین بکوبند و بخورکنند دفع بواسیر کند
و بکر از پوست مار یکدرم و آرد جو دو درم پوست مار بمقراض ببرند
و در هاون بکوبند و با آرد جو بسرشند و در تنور نهند چنین صاحب بواسیر
بخورد چه اندرونی و چه بیرونی نافع بود و بخور کردن پوست مار بواسیر را
نافع بود و مارهای خانگی چنین بسوزانند و خاکستر ان بر بواسیر نهند
نافع بود محرالیشب نگاه داشتن ان و از خود او نخین خواص بسیار دارد
از ان جمله دفع امراض مقعد و معده کند خصوص انضباع عروق مقعد و

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ضعف قوی معده **حجر الیهود** آشامیدن و ضماد کردن بخواص چنین دانسته اند
که بر انصداع عروق مقعد مناسب است **حنظل** پوست او چون سوخته باشد
و بر مقعد ذرور سازند از خواص است که بر ورم مقعد نافع بود و سوختن
او بر طریق بخور مر بواسیر را همین سبیل **حمل** مغز سر او جهت دفع
وجع مقعد و بول او با حجر البرام که آنرا سنگ براقی گویند ضماد کردن
بر شقاق مقعد نافع بود **حنا** پیغمبر علیه السلام فرموده که هیچ شجری دوستر
بخدای از شجر حنا نیست و در شجر و شکوفه وی خواص بسیار است
و آنچه تعلق باین محل دارد آنست که آشامیدن و ضماد کردن حنا بر
انصداع عروق مقعد نافعست و حکماء طبیعی متفق اند که روغن حنا بر
انصداع نیکو بود **حدید** آبی که آهن گرم بآن افسرده کرده باشند صاحب
علت خروج مقعد و بواسیر را آشامیدن و نشانیدن نافعست و زنجار
حدید با موم زرد بر بواسیر ضماد کنند نفع یابند و خبث الحدید بوزن
دانقی و زعفران الحدید که زنجار آن بود مفرده و مجموعه بر بواسیر ضماد
کردن مزیل بواسیر است **حرف الطاطین ارمنی** مر قروح مقعد را مفید است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

و بر خروج مقعد و بواسیر ضماد کردن نافعست **طلق** بر داشتن و بعصاره
بارتنگ آشامیدن مر انصداع عروق مقعد را نافع است **طالیسفر**
قشریست که از بلاد هند آورند و بعضی عطاران گویند که پوست بیخ
زیتونست و از خواص است که عصارهٔ این آشامیدن و ضماد
کردن بر انصداع عروق مقعد نافع است و نیز مفتح افواه عروق بود
**طرفا** گز بود بخور کردن مکرر خصوص با پشکل اشتر ده کرت مزیل بواسیر
بود چه ظاهر و چه باطن **طرثوث** بیخیست و انرا اشترغار گویند آشامیدن
آن قطع بواسیر کند و انصداع عروق مقعد را نیز نافعست و زایل کند
**طباشیر** آشامیدن ان بواسیر را نافع بود **طلا** بعضی گفته اند که اگر
انگور با فتاب نهند و بعد از ان طبخ کنند و بعضی دیگر گفته اند که ان
رب انگور است و بعضی گفته اند که آب انگور پخته است و بر هر قول چون
خبث الحدید در ان باشند یا انکه در ان بجوشانند و هفت روز بیاشامند
یا در ان نشینند نافع بود صاحب این علت را **حرف الیا یاقوت**
نگاه داشتن و از خود اویختن فواید دارد خصوص انصداع عروق

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مقعد که مفید بود یاسمین چون بیخ یاسمین بری قدری فرا گیرند و در ثقبه
نواصیر نهند و سه ساعت تحمل کنند الم ان بکشد و قطع صلابت
بواسیر بکند و صاحب علت ازین مرض خلاص شود یقطین اسم هر
شجریست که قایم بر ساق نباشد بلکه منبسط شود بر ارض مثل قرع
و بطیخ و حنظل و غیر اینها و در عرف اکثر اهل زمان که گویند قرع
که کدوست خواهند و کدو بر بواسیر و نواصیر و شقاق مقعد خوردن
و ضماد کردن و بیخ ان بخور کردن نافع بود یعقوب کبک نر گویند
چون کسی را که خفقان از امراض مقعد بود کبک نر بخورد از ان زحمت
ایمن شود حرف الکاف کهربا آشامیدن آن مفتح است و مر انصداع
عروق مقعد و شقاق مقعد و بواسیر دامیه را نافع بود کراث
بقراط گفته که بموجبی که حکما گفته اند کراث چون طبخ کنند بروغن گوسفند
و ضماد کنند بورم مقعد و بواسیر نیکو بود و عصارهٔ ورق کراث
اشامیدن و ضماد کردن مر صاحب انصداع عروق مقعد را مفید بود و
تخم کراث چون بخورند مجفف بواسیر بود و کراث شامی خوردن و

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ضماد کردن و مطلق کراث چون طبخ کنند و مداومت نمایند مر بواسیر را
نافع بود و چون کراث طبخ کنند دو نوبت و طبیخ رها کنند تا مروق
شود و مطبوخ فرا گیرند که جرم بود و بسرکه و زیت و زیره مطیب سازند
و بخورند صاحب این علت را نافع بود و جلوس در طبیخ کراث و ضماد
بمطبوخ آن مر بواسیر ظاهری و باطنی را نافع بود **کندر** مزیل قروح
مقعد بود چه آشامیدن و چه ذرور ساختن **کثیرا** بر سبیل ضماد
مر شقاق مقعد را نافع بود **کرفس** بیخ او بخور کردن مزیل بواسیر بود
**کرم** که آن شجر العنب است خاکستر آن با سرکه ضماد کردن و بخاکستر
آن و یکدرم میعه سائله که بزرده تخم مرغ سرشته باشند سه روز
بپای ضماد کنند و خاکستر آن با روغن استه زردآلو ضماد کردن
بغایت نیکو بود مر بواسیر را و منع حدوث آن چنانچه حکما برانند
که بغایت نافعست **کرویا** یکمثقال و یکمثقال ازوج ده روز متصل بناشتا
بیاشامند مر بواسیر را بغایت نافع بود و منع حدوث کند و از
خواص است و مجرب **کبر** ورق او و ثمره او و پوست بیخ او مفرده و مجموعه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بخور کردن مزیل بواسیر است **کلب** سرگین سگ که استخوان خورده
باشد بر بواسیر که طلا کنند زایل کند **کاکنج** حب او بر بواسیر بطریق
ضماد نافع بود **کمافیطوس** در کتب قدیم طرخون رومی گویند و بعضی هندبا
رومی و بعضی حمل بر ورق قنه کرده اند و آنچه شیخ گفته قصبانیست
که شکوفه دارد سرخ که میل بازردی زند و طعم آن شکوفه تلخ بود
و عطاران شیراز حمل آن بر ماش دارو کرده اند و این چون با عسل
بسرشند و طلا کنند مر بواسیر را نافع بود **کرمه بیضا** شجریست بقامت
انسانی و بفارسی آنرا الحوس خوانند بیخ او فاشرا است و این بیخ
چون در روغن طبخ کنند و مکرر ضماد کنند دفع بواسیر کند **کعب الغزال**
سوخته و سائیده بر بواسیر ذرور ساختن مزیل و نافع بود **حرف**
**اللام لبن حلیب** بدانکه لبن انواع بود در تحت جنسی بانکه بحسب نوع
حیوان مختلف شود و بحسب سحنه همین سبیل و در لبن حلیب آنچه از کتب
قوم یافته مردی از اهل حدیث گفته که لبن حلیب نوعیست از انواع لبن
و این حلیب از آن گویند که مائیه و جبنیه و دسومت که زبدیت است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

همچنان داشته باشد و بهترین انست که سفید و معتدل القوام
باشد و فی الحال که بدوشند بعمل ارند و از حد مزاج که داشته باشد
نگردیده باشد و بعضی گفته اند که لبن حلیب انست که چون دوشیده باشند
همچنان حرارة دوشیدگی داشته باشد نه انکه منجمد شده باشد و اگر
هوا سرد بود حرارة ازو بطول لبث زایل نشده باشد و بر هر سه تاویل
غرض انست که حرارة لبن بر برودة غالب بود و این در وقتی بود که فی الحال
دوشیده باشند و انچه ما را مراد است انست که لبن حلیب بر مقعد از
جهة وجع ضماد کردن نافعست و بر بواسیر از جهة دفع حرقة ضماد کردن
نافع **لبن البقر** بدانکه لبن بقر اکثر غذا است از سایر البان و در کتاب
الفردوس چنانچه ترمذی آورده حلیب بقر راس البانست از بهر انکه
حیوة نگه میدارد و شخص را دیر پیر میکند و سل و ربو و نقرس و حمی عتیقه را
نافع است و حدیث صحیح است که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بر شما
باد بالبان بقر بدرستی که میخورد از هر شجری و فرموده که مداوا کنید بالبان
بقر بدرستی که من امید میدارم که افریده است الله تعالی در بقر شفا و برکة

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

و بقر میخورد از هر شجری و در کلام مجید است که لبناً خالصاً سائغاً
للشاربین و در حدیث مباحث این بسیار است و آنچه باین محل تعلق
دارد اگر آرد جو در شیر گاو بسرشند و طبخ کنند و بر مقعد ضماد کنند
تسکین المی که باشد بکند خصوص تسکین وجع بواسیر [illegible] چون
در پیه مرغ حل کنند و در مقعد نهند تسکین وجع مقعد کند و چون
روغن گل سرخ گذارند و بر مقعد ضماد کنند مر ورم مقعد را نافع
بود و چون تنها ضماد کنند مفتح عروق مقعد شود **لبن البلسان** مثل روغن
زیت بود و ضماد کردن مر بواسیر را نافعست **لالا** حشیشی است که
از مکه می آورند و درین ایام مجهولست و ضماد کردن بر مقعد مزیل وجع
مقعد بود و آن مخصوص بواسیر است بتدخین و ثمره او تدخین کردن
عظیم النفع است و تسکین وجع معده کند چون بسایند **لسان الحمل**
که بپارسی بارتنگ گویند و عصاره آن بر مقعد ضماد کردن ورم مقعد را
نافعست و پخته این بقله و مطیب ساخته بروغن بادام شیرین خوردن
قطع خون دهان و رگهای مقعد بکند و همچنین آشامیدن عصاره آن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بجزیه صحیحه از جهت قطع خمر بواسیر نافعست و نخبه این بقله خوردن و ضماد
کردن و پخ دری از کردن او نخیتن نافعست لحیه الثیس این را در عرب اوناب
الجمل میگویند و در ارض صخری نبات خشیش بود و مراورا زغب بود
و شکوفه وی شبیه بشکوفه جلنار بود و چون فرا گیرند و با چرک ابدان
انسان بیامیزند نیکو خواص و تجربه مر شقاق مقعد را نافع است و همچنین
عصاره او با وسخ ابدان بسیان الثور مر انواع بواسیر را ضماد کردن
نافع بود و این را بفارسی کاوزبان گویند لوز بادام گویند چون شیرین بود
خوردن و ضماد کردن مر بواسیر نافع بود و چون تلخ بود ضماد کردن
و طلا کردن مر نواصیر را نافع بود لولو چون دو درم از آن بیاشامند
قطع خمر از عروق مقعد بکند لحم پیغمبر علیه السلام فرموده که بپرهیزید طعام
اهل دنیا و اهل جنه لحم است و فرموده که هر کس که چهل روز ترک لحم بکند
خلق او بد شود و باید دانست که آنچه ما را در اینجا بکار آید گوشت
بره است چون گوشت بره با اسفیدباج نخته باشند خوردن آن
شقاق مقعد را نافع بود و بهترین آن بود که یک ساله باشد و گوشت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بزغاله بریان کرده و پخته کرده و مطنجنه کرده بروغن کنجد یا روغن بادام
خوردن همین سبیل بر شقاق مقعد نیک بود و بهترین لحم آن بود که
از ولادت دور شده باشد و شروع در علف خوردن کرده باشد
و سیاه بود یا بسرخی زند و گفته اند که لحم جدی در اکثر احوال اوفق
و الطف از لحم حمل بود مادام که از شیر خوردن گرفته و به پیری نرسیده
باشد و گوشت مرغ فربه خانگی برشته و شوربا برنج و ملوخیا لختی
مر بواسیر را نیکو بود و این گوشت مرغ بهترین گوشت مرغهای دیگر بود و
بهترین عالمیان فرموده که بهترین گوشتها گوشت طیر است حرف
المیم مصطکی مر ورم بارد مقعد را نافعست و ورق شجر مصطکی ضماد کردن
و مصطکی در روغن گل سرخ حل کرده ضماد کردن مر خروج مقعد را
نافعست و مصطکی یکدرم با یکدرم شکر سفید بطریق سفوف چند روز که
اقلش ده روز باشد در دهن افشاندن صاحب مرض بواسیر را
خلاص دهد مقل ازرق بر مقعد ضماد کردن مسکن وجع مقعد شود و برای
بواسیر آشامیدن و طلا کردن و با جلاب گرم چند نوبت آشامیدن

ملوخیا
خبازی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

چنانچه حکما گفته اند نافع بود و شیخ گفته که آشامیدن و بخور کردن و
شافه برداشتن دفع بواسیر کند و مقل باب دهن روزه دار ضماد
کردن و نیز بروغن استه زردآلو ضماد کردن نافع بود **مخ** جمله مغز استخوانها
خصوص مغز استخوان اشتر مروج مقعد را نافع بود و مغز قلم گاو با موم
زرد ضماد کردن نافع بود مر شقاق مقعد را **مشمش** بفارسی زردآلو گویند
که مغز آن تلخ بود اگر با کوهان شتر و مقل ازرق شافه کنند و بردارند
بواسیر اندرونی و بیرونی را ببرد و تجربه معلوم شده **مشک** چون
شافه سازند دفع بواسیر چه اندرونی و بیرونی کند و با روغن بادام
تلخ طلا کردن همین سبیل **مخیض** دوغ گاو آشامیدن تسکین درد
بواسیر کند **ملح** نمک و عسل و ورق بنطافلن ضماد کنند دفع بواسیر
کند **مرو** تخم او مر بواسیر آشامیدن تجربه رفته که نافع است **محروث**
بفارسی انجدانست و گویند که بیخ انجدانست یکدرم از آن و خاکستر
چوب رز نیم درم در زرده تخم مرغ بسرشند و بطریق ضماد بعمل آورند
که بواسیر را نافع بود **مرارات** چون فرا گیرند بعد دو دانگ از آن با عسل

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

وضماد کنند افواه عروق بواسیر را بگشاید مرارهٔ طبی ضماد کردن
و مرارهٔ ثور هم نافع بود حرف النون نیلوفر تخم او ضماد کردن بر مقعد
جهت تسکین وجع نافعست نخاع از ان غنم چیزی فرا گیرند و بر شقاق
مقعد را طلا کنند نافع بود ناریجیل روغن ناریجیل یا موم بر زیر ضماد
کردن نافع بود و بخود برداشتن بر شقاق مقعد بغایت نیکست نشاسته
چیزی از کندم باشد ضماد کردن بر شقاق مقعد را بغایت نافع است
نطرون بورهٔ ارمنی بود چیزی فرا گیرند و با روغن گل سرخ ضماد کنند
بواسیر را نافع بود از قول شیخ نخاس سوخته وی با روغن اسپیدهٔ زرد او
و موم صافی ضماد کردن مزیل بواسیر بود نعناع ورق نعناع کوفته
و پخته ضماد کردن انفع ادویه بود در بواسیر حرف السین سفرجل تخمه
ضماد کردن و با آب آن حقنه کردن مر خروج مقعد را نافع است و لعاب
بدانه بمقعد مالیدن در وقتی که بیرون آمده باشد و اگر بمحل خود خواهند
که رد کنند باید که جلنار کوفته بدان افشانند که نافع بود و چنین بکنند و
طبخ کنند تا مهرا شود و صافی کنند و از ان آب را طاجن خقنه کنند تو بمقعد را

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فرو نشانند و چون با آب و عسل طبخ کنند و مقعد را بدان ضماد کنند از
بواسیر شفا یابند و منقولست از رسول صلی الله علیه و آله که بر دست مبارک
گرفته و با جماعتی فرموده که به مقوی قلب است و دیگر فرموده که فراخ
کننده قلب است و پرده برنده از قلب و درین باب سخن بسیار است و احادیث
صحیحه مذکور [illegible] از جهة دفع خروج مقعد ذرور ساختن نافعست و مفتح
افواه عروق مقعد است آشامیدن و ضماد کردن و مر بواسیر را ضماد
کردن و آشامیدن نافع بود و با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ
ضماد کردن مر بواسیر را نافع بود سوسن سفید گشاینده افواه عروق است
به آشامیدن سندروس بخور کردن و با بزرک ضماد کردن و در مطبوخ
آن نشستن و ضماد کردن از جهة تجفیف بر بواسیر نافعست و با روغن
بزرک آشامیدن و با آب نخود و روغن زیت آشامیدن مزیل
بواسیر بود و به آب ورق شفتالو ضماد کردن مر نواصیر را نافع بود
سمن آشامیدن و ضماد کردن مر امراض مقعد را مناسب است خصوص
سمن گاو بر بواسیر سداب آب آن و آب کندنا و روغن بادام تلخ

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

آشامیدن مر بواسیر را نافع بود و چون بکوبند و با روغن کوهان شتر
ضماد کنند یا بخود بردارند مزیل بواسیر بود **سماق** چون ضماد کنند قطع
بواسیر کند و رطوبت از بواسیر زایل کند و شیخ فرموده که سماق با
مثل آن فحم درخت بلوط و روغن استهٔ زردآلو ضماد کردن دافع
بواسیر است و خوردن سماق منع حدوث بواسیر کند با روغن
استهٔ زردآلو و سماق با کراث پخته همچنین با عسل ضماد کردن دافع
و مزیل بواسیر است **سنور** خوردن گوشت او مسکن وجع بواسیر بود
**سمک** ماهی شور چون ذنب او بسوزانند و بر بواسیر افشانند شفا
یابد و هر ماهی شوری که باشد چه بزرگ و چه کوچک از خواص است که
این فعل کند که شفاء بواسیر بود **حرف العین عفص** مازو گویند چون
طبخ کنند در آب بارتنگ و ضماد کنند بر ورم مقعد شفا باشد و چون
بکوبند و در آب یا در شراب طبخ کنند و ضماد کنند مر قروح مقعد را
نافع بود و چون طبخ کنند در شراب قابض تا مهرا شود و ضماد کنند یا
در آب طبخ کنند و مریض در آن نشانند مر خروج مقعد را نافع بود و چون

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بسوزانند و بشراب گرمی آن فرو نشانند و بر نتو مقعد که از سردی
حاصل شده باشد نهند شفا بود **عدس** چون مقشر کنند و با پوست انار
و تخم گل مساوی طبخ کنند و بر قروح مقعد ضماد کنند نافع بود **علیق**
شجری معروفست مشابه گل و ثمری دارد و آنرا سه گل گویند و علیق گویند
او را در آخر تابستان چینند و عصارهٔ ورق وی و عصارهٔ اطراف
وی مر خروج مقعد را و بواسیر را که ضماد کنند نافع بود و علیقی هست
که بصرم الدیک موسوم است و در اندرون ثمر او چیزی مشابه پشم یابند
چون طبخ کنند آن شبیه پشم را با عسل و ضماد کنند مزیل بواسیر بود
و شکوفه آن چون ضماد کنند مر بواسیر را نافع بود و بیخ علیق و روغن
استه زردآلو ضماد کنند نافع بود **غبیرا** با شرابی قابض چون ضماد کنند
یا بیاشامند مر شقاق مقعد را نافع بود **عکوب** لفظی عربی است و بر نوعی
از کنگر است که حرشف خوانند و ورق آن پهن بود و بفارسی کنگر گویند چون
طبخ کنند در شراب تا مهرا شود و بکوبند و ضماد کنند مر شقاق مقعد را
نافع بود **عنب الثعلب** روباه تربک گویند ضماد کردن مر شقاق مقعد را نافع بود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

و مربو اسیر را ضماد کردن علق الانباط انرا کندر گویند بر شقاق مقعد
ضماد کردن نافع بود [illegible] که مشهور بود بخاکینه در میان عوام معروفست
اما در میان خواص از جهة این امراض چنانچه مفید بود انست که زرده
تخم مرغ با کندنا پخته و روغن گاو و کشنیز عمل کردن و تازه پخته خورند عسل
مفتح عروق مقعد بود خوردن و ضماد کردن و مالیدن و شافه کردن
مربو اسیر را نافع بود و آیات کلام و احادیث درین بسیار است
و مشهور عصفور که گنجشک گویند مغز سر او با آب سنداب و عسل بر ناشتا
لعق کردن شفا از بواسیر بود و مغز او با عسل ضماد کردن و بخود برداشتن
مربو اسیر را نافع بود و بهترین عصافیر زمستانی بود که فربه بود و بدترین
خانگی بود و در حدیث وارد است که عصفور را بعنف نکشند بلکه بشفقت بکشند
زیرا که عصفور با پروردگار بگوید که یا رب فلان مرا بعنف کشته نه بشفقت و
قطع سرش به تیغ باشد عروق الصفر زرد چوبه گویند با دنبه مساوی ضماد کردن
مربو اسیر را مفید بود عاج نشارهٔ آن و براده حدید ذرور ساختن
مربو اسیر را نافع بود عنصل پیاز بریان کرده وی بخود برداشتن مربو اسیر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

اندرونی را مفید بود و خاکسترش با روغن زیت ضماد کردن نیک بود

حرف الفا فضه سنجاله آن ضماد کردن و آشامیدن و بازبیق

ضماد کردن مر بواسیر را نیک بود فسوس شجرهٔ لادن است چون ضماد

کنند بر عروق مقعد نافع بود و در مرض انصداع عروق مقعد نیک بود

فرنجمشک مشابهتی تمام داشته باشد با بالنگو چون بکوبند خوردن و آشامیدن

نیکو بود و آبی که از و مقطر شود ضماد کردن مر بواسیر را نافع بود فوتنج

نهری آن ضماد کردن مر بواسیر را نافع بود و نواصیر را چون با عسل ضماد

کنند نافع بود و ابراهیم خلیل معالجه بواسیر باین کرده و صحیح است

فنک پوشیدن پوستین آن مر بواسیر را نافع بود حرف الصاد

صبر با شراب و عسل طلا کردن و تنها ضماد کردن مر ورم مقعد را

نافع بود و با شراب و عسل ضماد کردن مر قروح مقعد را نافع بود و بر

شقاق مقعد مالیدن نافع بود و مفتح عروق مقعد بود و در انصداع

عروق مقعد و بر بواسیر با عسل طلا کردن و آشامیدن و ضماد کردن

نافعست و از خواص است و بآب کنند تا هفت نوبت طلا کردن و بعد از آن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تدهین بروغن گل سرخ خلاص شود شخص از بواسیر اندرونی
و بیرونی و به شافه از جهت دفع بواسیر عمل کرده اند و با شراب
ضماد کردن و آشامیدن مزیل بواسیر بود **صدف** چون بکوبند و با
شرابی شیرین ضماد کنند صاحب بواسیر نفع یابد و آنچه از کناره
بحر قلزم آورند بخورد ضماد کردن نفع دهد **صعتر** بفارسی اویش گویند
و قوت درویشان گویند چون بسوزانند و خاکستر آن با سفیده تخم
مرغ و روغن استه زردآلو ضماد کنند یا بخود بردارند بواسیر را
نافع بود **صفرة البیض** چه خام و چه پخته بر مقعد نهادن مر خروج مقعد را نافع
بود و مر بواسیر را همین سبیل **صامریوما** اسمی سریانیست و بدنباله عقرب
ماند و آنرا حشیشة العقرب خوانند و ثمره او بعربی حب السمنه گویند و
در خراسان آنرا نقل خواجه خوانند چون جرم این را یا تخم این را فرا گیرند
و با چرک انسان که در حمام فرا گرفته باشند ضماد کنند یا بخود بردارند
مر شقاق مقعد را نافعست و صاحب زنجانی گفته که ثمره این چه بدلک و چه
بمسح در قلع بواسیر نافع بود **صدا الحدید** زنجار حدید با سرکه ضماد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

کردن و روغن استهٔ زرد آلو مربو اسیر را نافع بود حرف القاف

قرطاس مصری چون بسوزانند و بر خروج مقعد نهند نافع بود قرن

الایل چون سوخته باشند جزوی فرا گیرند و خرنوب سوخته دو جزو با عسل

بسرشند و پانزده روز پیاپی لعق کنند دفع خروج مقعد کند و قرن

ایل سوخته چون با عسل لعق کنند همین فعل کند چنانچه بخواص و تجربه

یافته اند قثاء الحمار بفارسی خیارزه گویند ثمرهٔ وی در روغن بزرگ

بگدازند و تدهین کنند مربو اسیر را نافع بود و همین فعل کند بخواص

و چون در روغن کنجد بجوشانند قثاء الحمار را و ضماد کنند و طلا مربو اسیر را

خواه بیرونی و خواه اندرونی نافع بود و به بیخ او بخور کردن مریل بواسیر

بود بتخفیف قلبا حبی دارد که بنقره مانند بود و بر مواضع صخریه شود

و چون فرا گیرند با مغز بادام تلخ و اقماع بادنجان خشک کرده سوخته

در روغن بنفشه سرشته ضماد کنند مربو اسیر را نافع بود قردمانا

اسمی مغربی است و در عرب بسیار بود و آنرا کرویا جبلی گویند و آن

چون بخایند طعم کرویا دهد و شیخ گفته است که قردمانا با دارچینی مربو اسیر را

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ضماد کردن نافع بود **قشر الرمان** پوست انار ترش ضماد کردن بواسیر
را نفع دهد و چون آبی که در و پوست انار ترش پخته باشند بیاشامند و
ضماد کنند دفع دم بواسیر کند **قنابری** لفظی پهلویست که اسم نبت بفارسی
شوره گویند چون بر مقعد ضماد کنند دفع بواسیر کند **قنبره** عصفوری
معروفست و این را چکاوک گویند و آنچه اندرین باب فایده دهد لحم او
بود که مسکن الم بواسیر بود **قلقل** لفظی یونانیست و اسم زاجی ثقیل
الوزن سفید است که بعضی بفارسی زاک بری خوانند و بعضی بشتر دندان
و بعضی سرخ زاج خوانند چون بواسیر را بشراب عتیق بشویند و
زاج بران افشانند و چهار ساعت صبر کنند مریض از مرض بواسیر خلاص
شود **قرفه** دو نوع بود قرفه الطیب و آن قرفه قرنفل بود و آن قشوری
غلاظ است که لونش بقرفه مانند باشد و طعم قرنفل دهد و حلاوت
نداشته باشد دو درم از آن قطع بواسیر کند **قفر الیهود** بفارسی مومیائی
گویند که یهود از زمین خود پدید کرده اند و مومیائی از آن جهة گویند که
بدل او شود چون با روغن استه زرد آلو ضماد کنند مزیل بواسیر بود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

قلوب خواص دارد و قلب غنم خوردن بواسیر را نافع بود قنفذ
گوشت خارپشت چون با عسل و شراب یکساله بپزند با نمک و جگرش
که پخته باشد چون بخورند از بواسیر شفا یابند قصب الزریره این قصب
در هند باشد و بهترین وی یاقوتی بود و آنچه عقود او بیکدیگر نزدیکتر بود
نافع بود و آنرا بفارسی نی نهاوند گویند و این قصب چون با آب ضماد کنند
و بشافه بر دارند مزیل بواسیر بود قنه بیرزد بود چون دو درم تا سه درم
ازین با آب ناشتا بخورند پنج روز متصل صاحب بواسیر از جمله
بواسیر ایمن شود و مجربست قلی معروفست چون بخور کنند مر بواسیر را
نافعست قطن مغز پنبه دانه با تخم مرغ مر بواسیر توتی و بر همه شوی که
بر مقعد ظاهر شود نافع بود حرف الراء اتنج لفظی معروفست در الفاظ
روم و صمغ شجره صنوبر است بر قول اصح و ازین چون فرا گیرند
و با مثل خودش در وزن روغن بزرگ و بخور کنند نفع عجیب بینند در دفع
بواسیر چنانچه بتجربه صحیحه معلوم دارند و با روغن زیت مر بواسیر ظاهری
و باطنی همچنین دانند و صاحب مفرده رنجانی ذکر کرده که مر قروح نواصیر را

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

نافعست رمان حامض او با پرده که شحم او باشد بفشارند و با عسل طبخ
کنند تا بقوام آید و غلیظ شود بر قروح مقعد ضماد کردن نافعست و چون
پوست او با جلنار بجوشانند و مریض را در ان نشانند اصحاب
خروج مقعد از ان نفع بینند و چون ذرور سازند پوست او همین نفع
دهد و انار ترش با جمله اجزا چون طبخ کنند و مریض خروج مقعد در ان
نشانند نفعها بیند و پوست انار ترش و جو بریان کرده و برنج بریان
کرده مجموع طبخ کنند و صاحب علت بواسیر را در ان نشانند
نافع بود و رمان حامض همچنین با شحم و پوست بدست مالند و ان
رطوبت که جمع شود چون بحکه مقعد بمالند بخواص حکه ان فرو نشاند
رؤس السمک چون سر ماهی کوچک که شور بود خصوص که از چین آورند
و حوالی آن و بسوزانند و بخاکستر ان ذرور سازند بر شقاق ازین مرض
خلاص شوند رصاص چون سوخته باشند با روغن استه زرد آلو مر بواسیر
را و با روغن گل سرخ مر نواصیر را ضماد کنند نافع بود و سخاله
او بروغن همین سبیل بود و چون در هاون کنند و با روغن گل سرخ صلایه کنند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

و دست را بدان چرب کنند و بر شقاق مقعد مالند نافع بود و حکاک
او با روغن زیت مر بواسیر بیرونی و اندرونی ضماد کردن نافع بود
و اگر بخود بر دارند نافع بود ریباس از خوردن و مکیدن او خاصیت
و نفع یابند رماد بباید دانست که خاکستر چوب زیتون چون با روغن
گل سرخ بسرشند و فتیله سازند و بخود بر دارند نفع بیند صاحب بواسیر و
خاکستر چوب انجیر چون بریزند در آب و رها کنند شبانروزی و صافی
کنند و دیگر خاکستر دران ریزند و ترک کنند شبانروزی و دیگر صافی
کنند و ده کرت چنین کنند و باین آب ضماد کنند مریض از مرض بواسیر
خلاص شود راوند و مثل او در وزن انزروت ضماد کردن مر بواسیر و
نواصیر را نافع بود ریق الصایم آب دهن روزه دار چون زراوند مدحرج
دران بسرشند و ضماد کنند بواسیر را شفا باشد رجل الحمامه چون روغنی
ازین فرا گیرند و با روغن گل سرخ ضماد کنند مر شقاق مقعد را
نافع بود و چون قلع کنند و بکوبند و در روغن زیت بجوشانند و ضماد کنند
مر وجع مقعد را نافع بود حرف الشین شمع بهترین وی آن بود که رنگ او

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بسرخی زند چون با زفت مساوی بر ورم مقعد ضماد کنند نافع بود و شمع
زرد با مغز قلم گاو بر شقاق مقعد ضماد کردن شفا بود و شمع و اقحوان
و سورنجان از هر یکی یک مثقال روغن گاو زرد دو دانگ مثقالی چون مرهم
سازند و بخود بر دارند یا ضماد کنند دفع بواسیر اندرونی و بیرونی
کند **شکاعی** شوکه بیضا گویند و بفارسی خار مهک گویند و تخم او باز گرداند
مقعد را وقتی که بیرون آمده باشد از محل خود چه ذرور سازند و چه
بیاشامند و چه در طبیخ او بنشانند مریض را چنانچه بقراط گفته و بیخ
او بشافه بر داشتن مر شقاق مقعد را نافع بود و کسی که ورم مقعد داشته
باشد در طبیخ این نبات نشیند و بجرم این ضماد کنند و بیخ این بطریق
شافه عمل کنند نافع بود **شحوم** چون فرا گیرند پیه مرغ خانگی و روغن بنفشه
و روغن گل سرخ از هر یکی پنج درم موم زرد سه درم و مرهم سازند
تجربه صحیح آنست که مر شقاق مقعد را نافعست و چون با ورق بیخ ورقی
که سفید باشد خلط کنند و صلایه کنند نیکو و ضماد کنند مروج مقعد را نافع
بود و چون پیه اشتر فرا گیرند و با مغز قلمش شافه سازند و با کثیرا ضماد کنند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مر شقاق مقعد را نافع بود و چون پیه گرده گوسفند و اندکی مغز نان خلط کنند
و مریضی که وجع مقعد داشته باشد بخورد در خواص نافع بود **شعر الانسان**
موی آدمی چون بسوزانند و مقعد که بیرون آمده باشد بران افشانند
باز بمحل خود رود و قرار گیرد **شادنج** شادنه گویند و این دو نوع بود معدنی
و عملی و بهترش آن بود که از نواحی مصر آورند و مصنوعی بهتر آن بود
که از مقناطیس فرا گیرند نه از حدید مصری و صینی و آنچه زود متفتت شود
بهتر بود و اگرچه بعضی گفته اند که این عدسی بود و هندی و آنرا عسل
کنند چنانچه اقاقیا و درین مرض فواید بسیار دارد و مخصوص است مر این
مرض و امراض مقعد را از هر نوعی که باشد و بطریق مرهم و ذرور داشتن
چنانچه استادان گفته اند نافع باشد **شنجار** اسمی معروفست بفارسی
شنگار گویند و در عرب کحلا و حمیرا خوانند و آن بیخی سرخ دارد
و بسریانی حالوما گویند و عوام بغداد فالودج گویند که آن خس الحمار است
چون فرا گیرند با روغن گل سرخ و ضماد کنند یا بخود بر دارند مر شقاق
مقعد را نافع بود **شاسفرم** اسمی فارسی است و این را سلطان الریاحین

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

گویند و بهترین آن کرمانیست و در بلدان مشهور بریحانست خصوص در شام
و عراق ورق او مر بواسیر چون طلا کنند از خواص نافع است **شبت**
چون بسوزانند و بر بواسیر اندرونی ضماد کنند نافع بود و تخم او چون
بسوزانند و ضماد کنند و بیخ خشک خرد کرده او با تخم سوخته در روغن استه
زردآلو تلخ سرشته چون ضماد کنند شفا باشد **شیلم** معروفست و بعضی گویند
عربیست و آن حبیست معروف که بطیور دهند چون روغن شیلم و آب گندنا
و روغن استه زردآلو بر بواسیر طلا کنند نافع بود **شلجم** طبیخ او
خوردن و در آب او نشستن مر بواسیر را نیک بود **شلح** این اسم اطلاق
بر ثمره کبر سبز کنند چون بکوبند و بر مقعد ضماد کنند در یک روز مرض
بواسیر ببرد **حرف الثاء ثوم** معروفست و جالینوس گوید که تریاق
اکبر است چون با زیتون سیاه بکوبند و بخورند مفتح بود مر انصداع عروق
مقعد را و ضماد کردن آن با روغن استه زردآلو قطع بواسیر کند
و چون بریان کنند و بیست روز مریض بیاپی بخورد جمله بواسیر دفع شود
**ثعلب** مداومت بر خوردن گوشت او مزیل بواسیر بود **حرف الخاء**

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

خیری نباتی معروفست و مراد را شکوفهای مختلف بود و سفید بود چون
در طبیخ او نشینند و روغن او با موم زرد ضماد کنند مر شقاق مقعد را
نافع بود و همچنین در طبیخ خیری زرد نشستن و مطبوخ او ضماد کردن
نافع بود و باید دانست که خیری بنفش و زرد نیز بود و آنچه در اعمال طب
انفع است زرد بود از جهة زیادتی قوة که دارد خطمی معروفست آشامیدن
و ضماد کردن آن ورم مقعد را نافع است خبازی بستانی بود و بری بود
بستانی را ملوخیا گویند و بعضی گویند ملوخیا نوعی از خباریست و خباری
بستانی را ملوکیه خوانند و جالینوس گفته که بهترین بری بود از جهة
زیادتی قوة و لطافتی که در آن باشد و بفارسی خباری را خرو گویند
و چون در طبیخ او نشینند مر ورم مقعد را نافع بود چنانچه ملوخیا بود و
فعل هر یک مناسب هم بود خروع معروفست و بفارسی کنتو گویند و روغن
آن ضماد کردن ورم مقعد را نافع بود و روغن خروع در طعام نباید کرد
و از اعمال آن در اطعمه بر حذر باشند و در مراهم بعمل آرند و در سراج
کنند خولان اسم حضض هندی است اگرچه بعضی گفته اند که اسم مطلق حضض است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

واصح اولیست از بهر آنکه حضض یکی بود و هندی بود و آنچه هندی بود از
عصاره فیلزهره فرا گیرند و خولان خوانند تا ممتاز از یکی شود که حضض
گویند و چون خولان بخود بردارند ورم مقعد و خروج مقعد و حکه آنرا
نافع بود و حضض مر اکثر امراض مقعد را نافعست **خرنوب الشوک** آنچه صحیحست و
بسیار کسان ندانند آنست که خرنوب شجری بود و این بستانی بود و
بری بود و بستانی مطلق شامی را گویند و چون شامی بود جبلانی گویند
و آنچه بری بود دو نوع بود عظیم را بغیر از فعل مجامعت بکار ندارند و
صغیر آنرا خرنوب شوکی گویند و عمل بآن کنند چون در طبیخ آن نشینند خروج
مقعد را عظیم النفع است و گویند که خرنوب شوکی و خرنوب نبطی و
خرنوب معربی یکی باشد و چون در طبیخ خرنوب شامی نشینند از ضعف
مقعد خلاص شوند و مقعد قوه گیرد و بخاصیت از بسیاری خوردن این
حبس افواه عروق شود و گفته اند که حبس آرا بجهة میکند که خون غلیظ
میسازد **خبث** خبث الحدید ریم آهن بود چون بخود بمالند از خروج مقعد
ایمن شوند و خبث الرصاص با روغن گل سرخ و موم زرد ضماد کردن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مرشقاق معقد را نافع بود و چنین خبث الحدید محرق ذرور سپارند با نانه
سازند یا ضماد کنند مزیل بواسیر بود خبث الاثل اثل نوعی از طرفاست که
ثمر ندارد و خاک استوان او چنین معقد بروغن گل سرخ چرب کرده
باشند بدان افشانند باز بمجل خود رود و معقد از بیرون آمدن قرار گیرد
خل بقراط گفته که جلوس بران مر خروج معقد را نافعیت دارد حکمای
غیر او هیچ نفر چنین گفته اند خمیر خمیر که از آرد کنند ضماد کنند با روغن گل
سرخ ضماد کنند و شیاف کنند مر شقاق معقد را شفاییت خوخ
شفتالو ضماد کردن شقاق را نافعیت خربق دو نوع بود سیاه و سفید
قطعه از ان چیزی نهند در ثقبه نواصیر سه روز خلاص یابند خولنجان
خسر دوار و گویند چیزی بکدرم ازین با نیم درم دارچینی بیاشامند
بواسیر را نافع بود خانق الذئب قاتل الذئب گویند وجه تسمیه آنست که خلق
ثور و فهود کنند و او را از سمیات شمرده اند و بعضی از اهل حکمت منع
از استعمال آن کرده اند چه از خارج و چه از داخل و لیکن بعضی
بوزالیر دبری خوانند و بضماد در بواسیر علاج کرده اند و نفع یافته اند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

خرو الحمام سرگین کبوتر است ضماد کردن آن مفتح افواه بواسیر بود
خیار از خوردن آن بواسیر را نفع بود حرف الذال ذهب آشامیدن
و در تراکیب بعمل آوردن آن امراض سودائی را نافع بود و امراض مقعد را
که از سودا بود شاید ذراریح ذو جناحین کوچک سرخ رنگ که
نقطهای سیاه داشته باشد و چون مگس پرد و در عرف معروف بود
و همه کس شناسند در خواص چون بر خود بندند از امراض سودائی
خصوص از ربع و بواسیر خلاص یابد ذباب مزیل امراض و اوجاع
بود چون دلک کنند خصوص بر وجع مقعد حرف الضاد ضان بدوام
گوشت او خوردن مر بواسیر را نافع بود ضفدع چون او را بسوزانند
خاکستر آن حابس بود خون را خصوص که از مقعد آید ضجاج صمغیست که
از بلاد عمان آورند و بدل خروع شود و همان خواص دهد در این محل
حرف الظا ظبی چون زبان او بگیرند و خشک کنند و خرد گردانند و
بر بواسیر افشانند نافع بود ظلف سمها جمله از خواص است که حبس دم
کنند لیکن از آن مغز و جاموس و ایل مردمی را که از مقعد آید حبس کنند و نافع بود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ظفره لفظی تستریست زیرا که این نبتی ضعیف است که بر زمین پهن شده
باشد و اوراق آن مشابه اظفار بود در استدارت و از انجا
بسیار آورند و بسیار یابند و ظاهر ورق اخضر بود و داخل ورق احمر
و قدش مقدار شبری شود و در سر او شکوفه زرد بود و اصل سیاه
داشته باشد ظاهر و داخل سفید بمقدار نمل باشد و قایم مقام دیگر نزدیک
شود از غایت حدت و حرافت و اکالت که داشته باشد و از جهت مرقروح
خبیثه و بواسیر و نواصیر مزمنه و ثالیل متقرحه را نافع بود حرف الغین
غافت حشیشی است که بر ورم مقعد چون ضماد کنند نافع بود غار
بفارسی دهمشت گویند و اهل شام پرند خوانند و یونانیان برافنی
خوانند یعنی غار الارض و اهل مغرب برانند که چون روغن آن بر
انصداع عروق مقعد طلا کنند یا بردارند نفعها بینند و حب الغار بروغن
بنفشه ضماد کردن مزیل بواسیر بود غرابه چنانچه گفته اند حشیشی است که
زرع کنند در شواریق بغداد مشهور بود برمان الضاحک چون فرا گیرند
و در روغن زیت بجوشانند و پنبه بدان روغن نهند چند نوبت و بخود بردارند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بفرمان خدای از مرض بواسیر شفا یابند **عایط** چون فصد حبدی که بالغ
نشده باشند خشک کنند در بنسان و فرا گیرند یکجزو و با دو جزو ورق
علیق یابس سحق کنند و ضماد کنند مر نواصیر را چنانچه در خواص
گفته اند و تجربه کرده اند و صحیح دانسته اند نافع بود **غراب** چون
خون او فرا گیرند و خشک کنند و سحق کنند و بواسیر ارسا کنند یعنی
بیفشانند نافع بود و حکیم ابراهیم گفته که صاحب این امراض خصوص
صاحب نتو مقعد را لازم است که در تلطیف و تقلیل غذا کوشد تا
هر زمان احتیاج بدفع براز نشود و باید دانست که هر علاج که بدوا کنند
خصوص این امراض لابد است که بگذارند مرات تا نجاة یابند و اکثر
بخورات بواسیر از پشکل شتر کنند که نفع یابند **فصل دهم در**
**ترکیباتی که تعلق باین مرض داشته باشد و دانستنی باشد**
و این مشتملست بر ده بحث و خاتمه **بحث اول در اشربه و ربوبات**
بدانکه مفرد از اشربه در غایت بساطت آب صافی گفته اند و احتیاج
بترکیب با غیر شود ترکیب به برف کنند از بهر زیادتی تقویت در تبرید

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

و ترکیب بسرکه کنند از جهة تبرید و وصول و اکتساب اعضا و حلاوه
از جهت شوق طبیعت و ترکیب بسرکه و قند کنند و سکنجبین نامند و این
انواع بود و اگر از آب فواکه اضافه کنند اسما باضافه باشد سکنجبین
لیموئی یا رمانی گویند و چون از ورد و بنفسج و نیلوفر و گاوزبان و بالنگو و
مانند اینها اشربه سازند بشراب ورد و شراب بنفسج و مانند
اینها نامند و از میاه فواکه اشربه سازند از بهر زیادتی تفریح و حلاوه
بمقدار حاجت بود و احیانا بعضی ببعضی از جهة اغراض و تقدیر مقدار
ترکیب کنند و چون آب فواکه طبخ کنند تا باقی ماند نصفی یا ربعی این را
ربوب نامند و ربوب بعضی با بعضی از جهت تدبیر زیادتی تبرید باشد
و قبض **بحث ثانی در معاجین و جوارشنات** بدانکه ادویه را چون بکوبند و بپزند
و جمع کنند و در عسل بسرشند معجون نامند و اختیار عسل کرده اند
نه شکر از بهر آنکه از خواص و افعال شریفه وی است منع از تغیر و فساد
که با شکر نیست و دیگر ازاله بشاعه ادویه کند و در او جلائی و نضجی و
تنقیه مر اخلاط غلیظ را هست و استخراج قوی ادویه کند در تخلیط

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بعضی با بعضی و تخمیر ادویه چنان کند که از آن مزاجی ثانی پدید آید چنانچه
حصول قوتی شود که از خواص کریمه و افعال شریفه او باشد و در
غیر او از ادویه مفرده نباشد و از معاجین مجربه متداوله نزد اهل
زمان اطریفلات است و روایت است که موسی علی نبینا و علیه السلام
از بلغم شکوه نمودند و خالق جل و علا ندا فرمودند که هلیله و بلیله و آمله
اجزا مساوی فرا گیرند و بروغن گاو چرب سازند و در عسل معجون کنند
و هر روز یا هر شب دو درم تناول کنند که شفاست و این اطریفل
صغیر باشد و صحیح کسر همزه و فتح فاست و معرب لفظ هندیه است و
اطلاق باین اجزاء ثلثه کنند که مقوی اجزا و اعضاء عصبی و دافع آلات
غذاست و باین اضافه کنند و بحسب اضافات اسامی نهند و چون
از افاویه که جمع فوه است و آن طیب است سازند جوارش خوانند
با نون چنانچه در لغت است نه با نون چنانچه در بعضی کتب اطبا بود
زیرا که در لغت جوارش معنی او هاضوم بود همچون لیکن جوارش
اخص از معجون بود از بهر آنکه جوارش اطیب و احلی و الذ از معجون بود و اطیب

شکایت حضرت موسی بخلاق عالم از بلغم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

جوارش آن بود که مفرد بود خصوص جوارش عود که اطیب جوارشاتست
و اضافات در جوارشات بمثل سفرجل و مورد و مصطکی و سنبل و
و حموضات و غیر ذلک کنند و چون ترکیب ادویه قلبیه با جوارشات و معاجین
کنند مفرح نامند و احیانا بحسب مصلحت اطبا ادویه غیر قیاس اضافه کنند
مثل تخم خیار و تخم تورک و تخم کاهو و مانند آنها تا اصلاح کند و باید
دانست که استعمال ادویه مسهله مر سودا را در معاجین بکنند تا سودا
منتشر نشود و طبیعت از اخراج عاجز آید و مزاحم غیر خود شود و فساد
پدید کند و ضرر عظیم بارواح و افعال رسد و اجود ظروف چینیات
بود و آنچه مشابه او بود در صفا و جوهر و ظرف از ترکیب مملو نسازند
و در جو نهند تا حصر حرارة در او شود و منتشر نگردد و در اول سر ظرف
محکم نبندند تا بخار او دفع شود و آخر سر ظرف محکم باشد چنانچه باید
و بقاء قوة بر قدر نقا و نرمی ظرف و ریح و سلامتی از آفات عارضی
باشد والله اعلم **بحث ثالث در حبوب مسهله و ایارجات** بدانکه ادویه مسهله چون
جمع کنند با مصلحات چنانچه از مفاسد هیچ باقی نماند و اگر بود ضرری نبود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

واسهال چنانچه شرطست کند بانکه مواد واجب الدفع دفع کند حبوب
وایارجات نامند بحسب ترکیب واسامی حکما بانکه دوائی که عماد و
معول علیه است گیرند و باسم حکیم چنانچه در ایارجات گویند وایارج
بمعنی شریفست و تاویل او مسهل و مصلح و تفسیر او دوای الهی اگر
گویند که چگونه مسهلات از ادویه بامر الهی مخصوصست با انکه جمیع موجودات
از الله تبارک و تعالی است جواب انست که اختصاص از انجهة است
که غرایب در این مسهلات بی شمار است گویا خواص و قوای این
مسهلات نه از عالم خلق و طبیعت است بلکه از عالم امر و جبروتست
وایارجات ذخیره توان کرد که بجلاب و حبوب در وقت باصلاح
بود و قبل الجفاف مفید افتد **عمده** بدانکه درین عمده صفت دو حب
کرده شود که مر بواسیر را نافع بود اول انکه مر انواع بواسیر را
نافع بود **صفت قرص** کهربا بلیله کابلی و بلیله و آمله بروغن زیت بریان کرده
و نیکو کوفته از هر یکی یکدرم مقل ازرق یکدرم این جمله کوفته باب کندنا
سرشته و پخته ساخته و خشک کرده شربتی سه درم بماء فاتر نافع بود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دیگر انکه از بواسیر خون اید نافع بود هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی پنج درم
تخم کندنا سه درم مرجان و کهربا و صدف سوخته از هر یکی دو درم این
جمله کوفته و بآب مقل و آب کندنا و آب ورق سرو سرشته و حب ساخته
شربتی سه درم بآبی که دران اهن گرم فرو نشانده باشند مر قطع دم
بواسیر را نافع بود **فصل چهارم در مربیات** بدانکه مراد بتربیت اینجا فرا
گرفتن بعضی ثمار است مثل هلیله و آمله و سفرجل و تفاح و اترج و مانند
اینها و بعضی انوار مثل ورد و بنفشه و نیلوفر و فرا گرفتن ازهار از اشجار
مثل شکوفه سفرجل و مانند ان و فرا گرفتن بیخهاست مثل زنجبیل و شقاقل
و جزر و شلجم و مانند اینها مادام که بزیادتی خود باقی باشد و بعسل
تربیت کنند تا از فساد و تعفن ایمن باشد و زیادتی لطافت بود
واحد هما اکتساب صفه مقصوده از ان دیگر کند و چون چنین کنند هر دو
یک چیز شوند و انچه خواهند از قند مربیات فرا گیرند بحسب حاجت
در امراض و امزجه و احیانا در حلنجبین شکری و عسلی از جهة اعراض مختلفه
افاویه مثل دارچینی و زنجبیل و فلفل و مشک و زعفران و قرنفل و قرفه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

وهیل سحق کرده و مانند اینها زیاده کنند و احیانا با ادویه قلبیه اضافه
کنند از جهت تقویت قلب و باید که از مدرات خالی نبود **بحث پنجم در اقراص**
بدانکه اقراص ترکیباتی چند بود که از جهت اغراض ترکیب کنند و ذخیره
کنند و این حاره بود و بارده بود و مرکب از نوعین چنانکه قدما گفته اند
لیکن نسخ بسبب اختلاف مرض در شدت و نقصان و حدوث
و ازمان و ماده که از حرارت و برودت بود و غلظ و لطافت ماده و
ترکیب و بساطت و قلت و کثرت و اختلاف حال مریض در قوه
و ضعف و اوقات مرض در تزید و ابتدا و انتها و انحطاط و عوارض
که عارض می شود مختلف شود و بعض نسخ بحسب مصلحت و ترکیب با ایراد
با رعایت انشراح صدر و رعایت قوانین شود **قرص کهربا** از بهر آنکه
در این امراض چنانچه دانستی بکار آید و این قرص بیکی از سه وصف
سازند اول آنکه فرا گیرند کهربا و بسد و لؤلؤ و تخم تورک از هر یکی
پنج درم قرن ایل محرق قشر بیض محرق کثیرا صمغ عربی از هر یکی سه درم
کشنیز خشک بریان کرده خشخاش سیاه از هر یکی شش درم صدف سوخته

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تخم نیج از هریکا دو درم بلعاب بنکو بسرشند و قرص سازند دیگر
انکه فراگیرند از خشخاش سفید و مصطکا و کهربا از هریکا ده درم عنبران
دو درم دیگر انکه فراگیرند از ورق گل سرخ و صمغ عربا و کهربا از
هریکا سه درم نشاسته طین ارمنی بسد طباشیر رب السوس جلنار
از هریکا دو درم افاقیا یکدرم و نیم این جمله کوفته رب مورد بسرشند بقدر
مثقالی بود و قوه هریکا تا شش ماه ماند بحث ششم در سفوفات بدانکه
سفوفات مرکبات باشند که ترکیب از مفردات کنند بحسب اجرام
نه بحسب قوی و بانفعال بعضی از بعضی حاصل شود از این مفردات مزاجی
دیگر از جهه استعمال مفردات فی الحال بود و دخیره از جهه استقبال
نشود زیرا که قوی زود باطل شود و منفعل از کیفیات هوا شود و موجب
مشاشت و تخلخل گردد و اگر سفوفاتی که استعمال کنند مرکب از ادویه
قابضه بود تا نشف رطوبات از معده و امعا و اسپاک بطن و بول
کند و ادویه سفوفات قابضه مثل اسوقه بود و چنانچه فراگیرند
از لپت جو و گندم و برنج و نورة و غیر او خرنوب و کنار و دانه مورد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

وزعرور و دانه مویز و سیب و به و سماق و زرشک و انار دانه و امرود
و بلوط و خشخاش و صمغ عربی و تخم تورک و بسد و قصب و کعک تفند چون
سحق کنند و سفوف سازند و سفوف ملین سازند و غیر ذلک چنانچه
در قرابادینات و در مطولات مذکور است **سفوفی** که مر بواسیر و اوجاع
و ریاح که عارض شود مقعد را نافع بود فرا گیرند هلیله سیاه و
کابلی و بلیله و آمله بریان کرده در روغن زیت هر یکی ده درم تخم کندنا و حب
الرشاد بریان کرده از هر یکی پانزده درم حرمل و حلبه از هر یکی هفت درم
ابهل و مغز پسته زردآلو هر یکی پنج درم مصطکی و جوز بوا از هر یکی یک درم
این جمله کوفته و بیخته شربتی سه درم با آب گرم **دیگر** نافع بود مر اوجاع
بواسیر را فرا گیرند ابهل و خشک و بادام تلخ و نانخواه از هر یکی جزوی
تخم کندنا بنطی دو جزو زراوند و عاقرقرحا از هر یکی نیم درم این جمله کوفته
و بیخته بحریر و باب کندنا سرشته و بیخته با آتش در تنور و روغن پسته زردآلو
و روغن گردکان چرب کرده شربتی چهار درم بدهند **بحث هفتم در حقن و**
**شیافات و فرزجات** بدانکه حقن یا مسهله بود یا قابضه آنچه مسهله بود یا لینه بود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

یا حاده یا متوسطه و قانون ترکیب قریب بقانون ترکیب مطبوخات بود
لیکن بعضی ادویه مثل صبر و هلیلجات در مطبوخات استعمال کنند
که در حقن استعمال نکنند چنانچه بعضی مفردات مثل جند بیدستر و
ورق سلق و ورق کرنب و آبکامه و نمک از مطلقات و مزلقات
در حقن استعمال کنند که در مطبوخات بعمل نیاورند و مقدار حقنه از
نیم رطل تا ثلث رطل گفته اند و بشکم مریض نچسبد تا میل ادویه بهیچ طرف
نشود و چون خواب کند بر جانب وجع و علت کند و شیافات
اقسام آن مثل اقسام حقن بود و نسبت شیافات بحقن نسبت حبوب
بود به مطبوخات و باید که طویل بود مقدار اصبعی بلکه ازید تا برسد
بمعاء مستقیم و اثر او بمعاء قولون اگر در قولنج استعمال کنند و کمتر از آن
اگر موضع علة قریب بود چون وجع ورک و عرق النسا و مدحرج از شیافات
فرزجه خوانند خصوص آنکه موضع علت قریب بود و شیافی که در
قبل بعمل آورند فرزجه خوانند و غرض ازین بحث آنست که شیافات
و فرزجات و حقن که از حوابس بوند چون با این امراض اسهال جمع شود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

اطبای قدیم عمل بادهنها کرده اند چنانچه گفته ایم بحث هشتم در اضمده و طلیه

وکادات بدانکه مراد از ضمادات مرکباتی بود که قوام داشته باشد

مثل قوام معاجین و بر اعضاء ظاهر نهند و عصابه بدان بندند و از

اصناف ادویه بعمل آورند و مر اکثر امراض ظاهره و باطنه را اصلاح دانند

و اطلیه مشارک اضمده بوند در انهاکه ذکر رفته لیکن اطلیه ارق

از اضمده بود و در قوام بحیثیتی که بعضو چسبد لیکن احتیاج بمعونه عصابه

در اسپاک نبود چنین مسیح کنند منفرش شود و انچه فراگیرند بقدر وسط

که موم روغن خوانند در استعمال در قروح مخصوص باشد مراهم

بود و در غیر قروح و از جهة تحلیل و انضاج موم روغن خوانند و از جهة

رقتی که دارد الطف و اسرع نفوذ او تحللا از اضمده بود و در عضو

مالیدن موجب حصر حرارة شود و سبب تحلیل و انضاج و در فراگرفتن

رعایت خصوصیت با مر عضوی باید کرد چنانچه از ادویه و چه کیفیت و مراد از

کادات اجسام بوند که گرم کرده اند و بر اعضا نهند از جهة تسکین

وجع و توسیع مسام و تحلیل خلط موجع و این کادات رطبه بوند و یابسه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

اما رطبه مثل مثانات که مملو از آب گرم کرده باشند و بر محل مقصود
نهند یا مثل مرخیات و محللات که از طبیخ خطمی و بنفشه و بابونه و اکلیل
الملک و شبت و مرزنجوش و مانند اینها فرا گرفته باشند و بر محل
مقصود نهند و اکثر اینها در اوجاع لذاعه و مواد حاده از جهة تسکین نهند
و از نهادن اینها عضو را بحیثیتی که قبول کند تمدید و توسیع مکان ماده شود
و ضیق نشود و حدوث وجع از محللات زایل شود اما یابسه دو
نوع است یا بسیط چنانکه نمک و نخاله و جاورس و رمل و ورق گل
سرخ و خاکستر و امثال اینها گرم کنند و بر عضو نهند تا تسخین عضو
یا تخفیف کند و استعمال این اکثر در وجع ریحی و ماده بلغمی بود یا مرکب
چنانچه از ادویه حاده و افاویه مثل سلیخه و قرنفل و هال و قاقله و دارصینی و اشنه
و اسارون و زعفران با وزان متقاربه فرا گیرند و کوفته و گرم
کرده در کیسه کرباسی کنند و بر عضو نهند و استعمال این اکثر در معالجه
معده و رحم وقتی که از نفخ بود و از سوء المزاج بارد بود کنند ضماد تسکین وجع
مقعد کند خصوص که از بواسیر بود مقل ازرق و روغن بزرک حل کرده

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

وکنند تا پخته در روغن گاو جمله در هاون با زرده تخم مرغ سحق کرده تا چون
مرهم شود و ضماد کنند دیگر شنبلید و بزرک و مقل گداخته در پیه مرغ
نیم جزو جمله کوفته با ضماد مذکوره خلط کرده نیمگرم بر مقعد ضماد کنند نافع
بود دیگر بابونه اکلیل الملک کنند تا ورق خطمی از هر یکی کفی به آب نیکو طبخ
کنند تا مهرا شود و در هاون سحق کنند و با زرده تخم مرغ یکسان سازند
و ضماد کنند نافع بود دیگر تسکین اوجاع بواسیر که نه از حرارت
بود کنند ثوم مقشر نیکو کوفته و با روغن بزر جوشانیده تا پخته گردد و
بان روغن مقعد را تدهین کنند و باین نوع ضماد بغایت مفید افتد دیگر
تسکین وجع بواسیر و خروج مقعد و ورم مقعد کنند عدس مقشر و پوست
انار و جفت بلوط و جوز سرو از هر یکی جزوی فرا گیرند و جمله با آب
مورد نیکو طبخ کنند و با روغن گل سرخ در هاون سحق کنند تا مساوی
شود و ضماد کنند موضع را بان صفت طلا بباید دانست که بواسیری که
از ان خون بیرون نیاید و خواهند که بگشایند و خون از ان بیرون آرند
و تسکین وجع کنند طلاء ان باین ادویه حاده کنند مثل بخور مریم و عصاره

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بصل حرف واگر موضع بروغن بزرطلا کنند نفع یابد خصوص تسکین
وجع وچنین خواهند که بواسیر باطلیه دفع کنند درحمام نوره دررنج
طلا کنند وساعتی صبر کنند تا سوخته شود بعد ازان موضع بشراب
بشویند وبعد ازان پوست پیاز خطمی سوخته وترمس سوخته از هریک
جزوی کوفته وبیخته درو رسپارند که بخفیف بواسیر کند چنانچه عجب نماید
واگر باین عمل دفع بواسیر نشود قوی تر ازین مثل فلفل فیون ودیک بر دیک
سه روز بامداد وشبانگاه طلا کنند که قلع بواسیر شود وبعد ازان
بشراب بشویند بکبوبت که قلع شود واحتیاج براهم شود ومرهم
اسفیداج بکار برند تا تسکین سوختگی کند وکوفته وروغن گل سرخ
وسفیدهٔ تخم مرغ مخلوط ساخته برموضع طلا کنند که نافعست دیگر
ازجهت شقاق مقعد ورم مقعد نافع بود بشرط انکه بواسیر نبود ورق
خطمی وورق عنب الثعلب وبنفشه خشک وعدس مقشر جمله کوفته بیخ طبخ
کرده نامهرا شود وبا روغن گل سرخ وروغن بنفشه وزرده تخم مرغ
وسفیدهٔ تخم مرغ مخلوط کرده درهاون صلابه کرده طلا کنند دیگر مرشقاق

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مقعد را نافع بود مغز قلم گاو و مغز قلم اشتر با پیه او از هر یکی ده درم
موم صافی پنج درم مومیائی سه درم بگدازند با جمله و چیزی از روغن
بنفشه تا چون مرهم شود و طلا کنند دیگر ورم مقعد را که حار بود نافع باشد
اسفیداج رصاص پنج درم کندر یک درم و نیم اقلیمیا فضه دو درم
جمله کوفته با روغن گل سرخ و موم صافی و آب کاسنی و آب
خیارین و آب حی العالم فرا گیرند و در هاون صلایه کنند و طلا سازند
دیگر مغز قلم گاو را با مرهم اسفیداج و مرهم باسلیقون در هاون صلایه
کنند و بر موضع طلا کنند ورم مقعد را نافع بود بحث نهم در مراهم و
ذرورات بدانکه مراهم اطلیه باشد که با قیروطی جمع کرده باشند و استعمال
آن در قروح کنند از جهة انبات لحم و ادویه منبته لحم آن باشد که
مجففه بود و با آن لذعی نبود و اما خالی نبود از جلائی مثل عروق و مرداسنگ
و توتیا و کندر و صبر و انزروت و ایرسا و زراوند و زفت یابس و
اسفیداج رصاص و اقلیمیا فضه و از جهة الحام جراحات و قروح
ادویه ملحمه جراحات و قروح آنست که در وی غرویتی و لصوقی باشد مثل صبر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دکند، و مرودم الاخوین و مقل و جاوشیر و رانج و اشق و مصطکی
وقنه و علک البطم و از جهه اندمال جراحات ادویه مندمله آنست که لحم قرحه را
صلب گرداند و این ادویه باید که محففه باشد مانند مثل جلنار و
ورد و نخم کل و مازو و پوست انار و ورق مهک و قشر که اند کی فراگیرند
و از جهه خاتم جراحت مر قرحه را ادویه باید که قوتا در تحفیف داشته باشد
چنانچه سطح جلد را مساوی گرداند و ازین جهت او را خاتم گویند و خاتم
بالذات بود و ان قوابض باشد مثل جلنار و مانند ان و بالعرض نیز
لیکن در حدت او را قوتا چندان نبود مثل شب و قلقطار محرق و
کحل و زنجفور و سنجد و صبر و از جهه اکاله لحم ادویه باید که سبک گرداننده
لحم بود قروحرا که کهنه شده باشد و این ادویه خالی از حدتا نباشد
مثل زنجار و نوره و زرنیخ و نوشادر قانون ترکیب آن بود که فرا گیرند
از انچه مقصود از ان انبات لحم یا الحام یا ادمال یا ختم یا جلا باشد
بر قدر حاجه و مقدار ادویه بر مقتضی قانون و بحسب حال قروح بود و بعد
از ان اضافه کنند معینات و مصلحات بان ادویه بعد از ان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بروغن زیت و روغن کنجد و موم و روغن گل سرخ و روغن مورد و بنفشه
و روغن نیلوفر و خیری و پیه مرغ و بط و کوهان شتر و مغز قلم گاو
بحسب حاجت بپزند و ترطیب و قبض و تسخین و تحلیل مراد بود مراهم
که مر این امراض را نافع بود صفت آن مرهمی که تجفیف بواسیر کند و ورم مقعد
عصارهٔ لحیة التیس چهار درم کندر شش درم این جمله کوفته در آب
انگور جوشانند و مرهم سازند و بر جامه کرباسی طلا کنند و بر موضع چسبانند
دیگر همین فعل کند عروق مرداسنگ از هر یکی پنج درم کوفته در روغن گل
سرخ و آب گل سرخ طبخ کرده مرهم سازند با یکدرم موم صافی
و استعمال کنند دیگر مر بواسیر و نواصیر را مجربست زفت ده درم و
روغن جوز بانزده درم زفت در روغن بگدازند کبریت بحری سوخته افیون
پوست مار قیشور مکسور مغسول زیبق مجموع با یکدیگر مخلوط کرده
مرهم سازند و بفتیله از جامه کتان طلا کنند و بر موضع نهند دیگر
مر اورام مقعد و شقاق مقعد را نافع بود اسفیداج رصاص پنج درم کندر
یکدرم و نیم اقلیمیا فضه دو درم این جمله کوفته با روغن گل مخلوط کنند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دو با موم صافی و آب کاسنی و آب خیارین و آب حرالعالم در هاون
صلایه کرده تا چیز مرهم شود و استعمال نمایند که فواید بسیار دارد
دیگر مرشقاق مقعد را نافع بود مغز قلم شتر با پیه شتر از هر یکی ده درم
موم صافی پنج درم مومیائی سیه درم موم را بگدازند در روغن بنفشه و با قی
اجزا مرهم سپارند و اگر خواهند چیز طلا بعمل آورند و اگر خواهند چین
مرهم بکار دارند دیگر همین سپیل مرشقاق را مفید بود مغز قلم کاو با مرهم
اسفیداج و مرهم با سپیلقون خلط کنند و در هاون صلایه کنند و بر
موضع طلا کنند دیگر همین سپیل بود را نج رفت از هر یکی خردی بگدازند
در روغن بنفشه و پیه مرغ خانگی اندکی و مخلوط سپارند با زرده تخم مرغ
و پارهٔ افیون با ان اضافه کنند و بر موضع طلا نمایند دیگر بر شقاق
که نه از غلبه حرارة بود نافع بود مغز قلم کاو و موم صافی از هر یکی وقیه
رفت یم وقیه اسفیداج رصاص مردا سنگ از هر یکی ثلث وقیه روغن
کل سپرخ چهار وقیه رفت با روغن و مغز بگدازند و با قی اجزا با
ان اضافه کنند تا مرهم شود و بعمل آورند دیگر شقاق را که از حرارة باشد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

نافع بود مرهم اسفیداج که سفیدهٔ تخم مرغ با آن و قدری کافور و آب
عنب الثعلب و آب ورق خطمی و آب تورک و روغن گل سرخ و موم
صافی فرا گرفته باشند عمل نمایند و این ترکیب بطریق مرهم بکار دارند
و قیروطی سازند و طلا کنند چنانچه خواهند که نافعست **ذرورات**
که نافع بود مر بواسیر و نواصیر را ادویه مجففه باید بمنزله کهربا و بسد
و مروارید که مخلوط گردانیده باشند باشیاء مغریه مثل طین قبرسی و ارمنی
و از اشیاء مخدره مثل فلونیا فارسی و تریاق حدیث خالی نبوده باشد
**ذروری** که نافع بود مر خروج مقعد را تخم و گل شقایق از هر یکی چهار درم مر
دو درم کوفته و بیخته و مقعد بعد از آنکه بچیزی قابض مناسب شسته
باشند مثل شراب قابض این ذرور عمل نمایند **دیگر** مر خروج مقعد را
نافع بود و قاق کندر مرداسنگ از هر یکی جزوی جوز سرو نیم جزو نخاله
رصاص و دوغ نیمسوخته از هر یکی ربع جزو کوفته و بیخته چنانچه گفته شد
ذرور سازند **بحث دهم در ادهان و بخورات** بدانکه ادهان بر سه طریق
فرا گیرند **اول** طبخ و این بآن نوع بود که ادویه را در آب کنند تا زمانی که

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

که آب تمام قوة گیرد از ادویه و بمالند و جرم و آب از یکدیگر جدا کنند
و با روغن آمیخته در آتش نرم طبخ کنند تا آب نماند و قوی ادویه در روغن
بماند و چون خواهند که قوة در روغن قوی شود ادویه حاده نافعه از
جهة امراض بارده مثل قرظ و سعد و سنبل و اسارون و سلیخه و مانند
اینها حل کنند و بعمل آورند **ثانی** و این بآن بود که ریاحین با حشایش
تازه بود با روغن در ظرفی کنند و بآفتاب نهند چنانچه گرد و غبار در آن
نرود تا قوة مائیت در روغن در اخذ و عطا چنان شود که هیچ در کار
نماند که آن زمان روغن بود و از بوارد چنین گیرند مثل روغن بنفشه و نیلوفر
و گل و مورد و بید مشک و مانند اینها از چیزهای بارد و از حاره همین سبیل
مثل روغن نرجس و سوسن و یاسمین و خیری و نسرین و شاسفرم و
مرزنجوش و شقایق و اقحوان و زعفران و مانند اینها از چیزهای حار
**ثالث بتوسط هوا** و این بدان بود که ریاحین رطبه و لبوب دهنیه در خرایط
خفیفه کنند و چنانچه معهود است سر خرایط محکم ببندند که تا زمانی
که ریاحین گداخته شود و دیگر ریاحین تازه کرده تا زمانی که ریاحین بالبوب

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در قوی و روایح مزاجی واحد شود بعد از آن بفشارند لبوب را و روغن
فرا گیرند و این را ادهان بوساطه هوا نامند و این طریق از دو طریق
سابق اضعف بود و اختیار این در ادهان بارده متخذه از ریاحین
بارده رطبه مثل بنفشه و نیلوفر و مانند آن و کنجد و بادام شیرین
مقشر و دانه کدو مقشر و مانند اینها چون کنند شود و احتراز از گرمی
آتش و آفتاب بر امثال اینها کنند که رطوبت مطلوبه از اینها زایل نشود
و دیگر آنکه بواسطه رطوبت که داشته باشد آفتاب و آتش فساد
کنند و حرارتی که مطلوب نبود حاصل شود و نگویند که رطوبت بطول
زمان زایل میشود زیرا که لبوب باقی میدارند قوه ریاحین را بحال
خود در زمان اطول در ادهان و از ادهان مرکبه چون بقاء کیفیات خواهند
اجرام ادویه چون مصطکی و عود و عنبر و سنبل و مانند اینها در ادهان
از جهة زیادتی منافع و خواص گذارند و باید دانست که ترکیب ادهان
چه حاره و چه بارده بعضی با بعضی مثل سایر ادویه از جهة قوه قوی
و کیفیت و حدوث مزاج مطلوب از اجتماع حاصل شود چنانچه وظیفه و

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مصلحت بود کنند رد غیر که مر بواسیر را نافع بود نخورات و این
دو قسم بود اول نخورات حاره و استعمال این از بهر تفتیح حبابشم
و تلطیف مواد کنند و استعمال ریش از ان قبیل بود دوم نخورات
بارده رطبه و استعمال این از بهر تبرید دماغ و ترطیب دماغ بود
و از ین قبیل بود تخیر بریش خل بر سپستک کرده و سر بران داشته و
نخورات یابسه و این از اشیاء بارده یابسه از بهر تقویت و از
بهر منع زکام و از بهر عسر ولادت و اخراج مشیمه و از بهر امراض که
بحث ما در انست غیر امراض مقعد و بواسیر نخوری که مسکلی ادجاع
بواسیر بود مثل مقل ازرق و تخم کندنا و پوست بیخ کبر این جمله کوفته
و بر انش ریخته و چیزی مثقب بر بالای آن نهاده و مقعد علیل بر مقابل
ثقبه داشتن نافعست دیگر شونیز خرد و پوست بیخ کبر این جمله کوفته و بیخته
کنند رو در انبخ و مقل ازرق با جزوی نیکوفته و بخور کرده نافع است
خاتمه در استعمال عملی که تعلق بمقعد دارد و درین چهار مقصد است
مقصد اول در بیان قطع بواسیر باید دانست که نوعی از بواسیر خانگی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دانسته شد که ان دامیه بود بانکه خون ازوی روان بود و چون انواع
معالجات از ادویه و تدبیرات بعمل آورند و رستکاری نشود سزاوار
آن بود که در قطع آن کوشند که از اعمال ید بود چنانچه ذکر کرده آمد
و اگر متعذر بود بحسب مصلحت بگذارند و قطع نکنند و صنعت در قطع
کردن این آن بود که امر کنند علیل را که بر پشت بار خسپد در محلی
که روشن بود و بعد از ان آلتی که از جهة بواسیر وضع کرده اند که
بواسیر را بآن نگاه دارند و هر یک عدد بواسیر را یک آلت باید
که نگاه دارند و محکم به بندند و بمقراض از اصل قطع کنند و چون بواسیر
باطنی بود سزاوار انست که مقعد را باز گردانند تا ظاهر شود و
قطع کنند و بعد از قطع علاج بمثل طین ارمنی و کهربا و قرن ایل محرق و
قرطاس محرق و مانند اینها کنند جمله کوفته و بیخته و بر موضع مجروح افشانند
و موضع قطع را از جهت قطع خون بر فاده و رباطات به بندند مثل لجام
که بندند و اگر بواسیر توثی بود علاجش همین سبیل و بعضی علاج
بواسیر چنین کنند که سوزنی بخیط ابریسم مفتول قوی محکم گردانند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

و به بندند و یکبار سوزن رها کنند و استعمال رفاید مبلوله بزیت کنند
و برباطات چون لجام ببندند و علیل را براحت و دعت امر کنند و بعد
از معالجه موضع را بروغن بادام مقشر چرب کنند و لباب خبز و زعفران
به بندند تا زمانی که بواسیر ساقط شود و بعد از ان علاج بشراب
قابض کنند تا مندمل شود **مقصد ثانی در علاج نواصیر و قطع ان**
بدانکه نواصیری که در ناحیه مثانه بود و بمفصل عجز بود و در امعاء مستقیم
شود بحث علاج آن کرده نشود و همچنین نواصیری که دهن کشاده
باشد و پنهان بود و بسیاری بجای بود یا منتهی بعظم شده باشد دخل
دران نباید کرد خصوص در این روزگار اما سایر نواصیر اکثر او در علاج
اسهل بود و علاج تحدید بود باین صفه که علیل بر پشت باز خسپانند و میل
در ناصور کنند تا اخر ناصور در برند و اصبع سبابه در مقعد کنند تا زمانی
که اصبع در روش ادراک میل کند اگر نافذه بود سزاوار انست که
میل بان محل برند و اصبع ملوث بروغن بنفشه یا مرهم ابیض در مقعد و
طرف میل که از مقعد بیرون اورند انکه بشکافند محل منتهی بمیل تا ظاهر شود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

میل به آلتی که نام آن منخل نهاده اند اوفق بود درین محل چون در برند
سر منخل در فم ناصور تا برسد بآخر که موضع بیرون آمدن میلست
و در برون اصبع چنانچه صفت کرده شد و طرف منخل با صبع
بیرون آورد و بخود کشد و ناصور بآن بدرد و با احتیاط باشد
که آفتی بعضله نرسد که موجب استرخاء عضو گردد و مریض از آن
مجدد چنان متالم گردد که از ناصور نگشته باشد که آن خروج براز
بود بی ارادت و چون قطع کرده باشند یکروز پنبه شیده تنها بآن
محل مجروح نهند و روز دیگر مرهم باسلیقون و اگر ورمی حار
پدید شود ضماد کنند بچیزی که مسکن بود و حرارة فرو نشاند و
دیگر مرهم بکار دارند **مقصد ثالث در بیان تعقد که در مقعد و شقاق پدید**
**آید و قطع آن** بدانکه تعقد در مقعد عارض شود در ابتدا ناسور نامند
و چون دیر کشد تعقد گویند و علاج وی آنست که بمنقاش فرا گیرند و
قطع کنند و باید دانست که شقاق مقعد با دویه صلاح نیابد حک مواضع
شقوق کنند و بعد از علاج معالجات بواسیر که قطع کرده باشند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

کنند و بگذارند تا قدری چند خمیر روان شود و علاجات جراحات کنند
تا لحم رسته شود و مندمل شود و خلاص از مرض حاصل شود

## مقصد چهارم در علاج مقعدی که بسته بود

باید دانست که بسیار مولود
باشد که بیاید و مقعد ایشان مسدود بود یکی آنکه چندی از رجال
و نساء را این که غیر مثقوب است از اثر قرحه بسته شود و این از آن بود
که علاجش چنانچه شرط است نکرده باشند و آن قرحه ملتحم شود اما
انچه مولودی و طبیعی بود در قابله را سزاوار است که در حین ولادت
شق کند مقعد را با صبع یا بمشفع و بعد از آن علاج کنند بشرط آنکه
انگشت نیلشتر
انبوبه از رصاص با فتیله بمقعد نهاده باشند چند روز و اما انچه از اثر
قرحه بود سزاوار آنست که شق کنند و وضع کنند اسفنج با صوف
مبلول بشراب و بر موضع نهند و برفایند بندند چنین لجام و چنین از اعداد
بود حک کنند و علاجش بر اهم کنند بعد از انکه انبوبه از رصاص
در در بر نهاده باشند والله
اعلم بالصواب

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فلونیا رومی

این معجون مبارکست نزلها باز دارد و دردها ساکن گرداند و قی الدم
و اسهال دموی و قولنج و هیضه و سیلان طمث را نافع بود صفت آن
فلفل سفید ۸۲۰ دار فلفل ۸۲۰ بزر البنج ۸۲۰ افیون ۸۱۰ زعفران ۸۵ تخم کرفس کوهی ۸۴
سنبل ۸۴ تخم کرفس نبطی ۸۲ ساذج هندی ۸۱ سلیخه ۸۱۰ حب بلسان ۸۱
عاقرقرحا ۸۲ فرفیون ۸۱ و در بعضی نسخها بعوض تخم کرفس نبطی دو قوت
مجموع را کوفته و بیخته بعسل معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربت دانگی تا نیم مثقال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی بخش طبعم ابر انگیز — بمیدان سخن سازش سبک خیز
سریع السیر سازش چون زمانه — بدست سرعتش ده تازیانه
بجولان گاه نظمش کن جنان رم — که گردد سنگ در زیر سمش نرم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

۸۵

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

هو

# فرس نامه صفی

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی رخش طبعم را برانگیز — بمیدان سخن سازش سبک خیز

سریع السیر سازش چون زمانه — بدست سرعتش ده تازیانه

بجولانگاه نظمش کن چنان گرم — که گردد سنگ در زیر سمش نرم

بیکران صبایش همعنان کن — دو اسبه از پی اسبش روان کن

در آتش نه پی گفتار نعلش — درافشان کن لبالب درج لعلش

سهیل آسا بره دارش سحرخیز — صهیلش را برادر نغمه آمیز

بتاب اشب بی بیداریش کوش — برون کن از دماغش خواب خرگوش

بره چون اسک گلگون مانده از کار — بیاور خاک راهش گرم بردار

بخاک افتاده اش بیند جاوید — بمهرش گرم رو کن همچو خورشید

ز راه لطفش افکنده سایه بر سر — ز خنگ چرخ دارش پایه برتر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بنور ظلمتش ره بردن آموز — به پشت اشهب وادهم شب و روز

دگر مهلت مده بهر درنگش — رهش بنما و مشنو عذر لنگش

النگ چرخ گردانش چراگاه — ز ماهی جلوه گاهش ساز تا ماه

بزینت زین زرنه آفتابش — مزین کن ز ماه نو رکابش

بر او بر سان باب در راج — چو رف رف بر آنش سوی معراج

که صد ره از هلالی نعل پاره — کشد گوش فلک را گوش قلاده

پی سیرش چنان کن سرعت اندیش — که گیرد سایه خورشید را پیش

نماید جلوه از مه تا بماهی — ز فر دولت طهماسب شاهی

شهی کو مظهر لطف آمد و قهر — ز طوفش سر نه پیچد ابلق دهر

چو مظهر گوهر درج سیادت — فروزان اختر برج سعادت

چو طالع گردد آن رشک مه بدر — نماند ذره خورشید را قدر

شود چون آفتاب آن ذره مشهور — بسوی ذره بیند از هم از دور

کشد بهر ستورش کهکشان کاه — همه شب تا سحر از خرمن ماه

فلک بر گرد اصطبلش بصد خوف — بگرد توسن او میکند طوف

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

چو توسن آفتاب گرم رفتار / بدان شدی و گرمی نرم رفتار

پری صورت بمعنی دیوزاد است / هم از دیو پری او را نژاد است

مگر باشد آهوی رمیده / دهن چون گرگ نایوسف دریده

شده کشورستانش روز هیجا / سبک سازد عنان هر که بر اعدا

شود آب از شکوهش کوه آهن / سیه گردد بر اعدا روز روشن

ز صیت عدل شاه بنده پرور / چنان کندست دندان ستمگر

که شبها در بیابان بی شبان پیش / هراس گرگ نارد در دل خویش

ز بس کز عدل گرد ظلم رفته / بود بیدار امن و فتنه خفته

کجا چشم فلک در خواب دیده / کجا گوش زمان هرگز شنیده

چنین شاهی به تخت شهریاری / چنین ماهی باوج کامکاری

فروزان یارب آن رخشنده خورشید / باوج کامکاری باد جاوید

بحمدالله صفی کامروز یاری / بمیدانست زین سان شهریاری

پی ران و رکاب او چه دارم / که اسب و استر لایق ندارم

مگر از بهر تسکین دل خویش / ز بکر فکر خود نظمی برم پیش

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ز زین فکرم که چون عزمم شود جزم / فرس نامه بنام شه کنم نظم

که شاید زین وسیله خواندم پیش / ز من بر این نشان توسن خویش

من از ترکیب و رنگ اسب گویم / درین علم آنچه کردم کسب گویم

بر آن ماند ز من بر خاک آن در / سخن آراستن از اسب و استر

ز حکمت معرفت گفتی بدان / بتحفه زیره بردن سوی کرمان

ولی از راه گستاخی و جرأت / برم این تحفه بر ارباب دولت

نه مقصودم ازین جرأت افادت / غرض زین گفتگویم استفادت

چو مقصودم ازین یک بیت شد عرض / دگر عرض فرس نامه بود فرض

## ز سختی تکاور باشد این نظم

فرس باید چه رهوار و چه یرقه / چو گاوش خوله خوله قبرقه

کفل پهن و دراز و راست باید / بدان پایه که رانهایش نماید

ولی در مادیان کوته سرونی / خلاف اسب نر نبود زبونی

بود کوتاه و پهنش پشت کوه / گرو از سنگ سبز چرخ برده

بقد افراشته باید بن دم / چو فولاد سیه تابش بود سم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

نکو باید بلند و رفته اش دوش — لب زیرین دراز و گردن و گوش

تن و گردن بعکس یکدگر به — چه لاغر مرکبی تازی چه فربه

چنان بالای گردن را نکو گیر — که افزون در درازی باشد از زیر

تنش لیک از برای گوی بازی — فزون زیر از زبر به در درازی

قلم باید بلند و خورده اش پست — که کم گیرد بخاوش خورده بر دست

خوش آن کوتاه لنگ و دست و پا پر — که آهن گاه رفتن خاید از در

بدو ریال و کاکل نرم باید — ولی موی دم زیرست شاید

اگر افتد بدو ناگاه یرقه — بود بی قدر همچون کم قیرقه

محل غره در تک گر نماید — فرود آکان سواری را نشاید

تهی گاهش اگر پر باشد و تنگ — بود در بردباری سخت چون سنگ

فراخش جوی پیشانی و بینی — گشاده سینه هر چند آنکه بینی

دهانش چاک باید تا بناگوش — تواند در تیافش خفت خرگوش

دراز اندر دهان باید زبانش — که تر دارد زبان کام و دهانش

ز هر سو نرگس خوبان رعنا — سیه گردد بر و از نرگسها

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

خروشش رعد و جوشش برق کردار / با بر تند رو ماند برفتار

نکو باید فراخ و نازکش پوست / سرش چون دست و پای کوست نیکوست

فراخ او را پسندیده است دامان / درازش سر ولی از چشم پایان

طلب از اسب و استر کن در اول / گشاده استخوان فک اسفل

قوی باید ستون دست و پایش / بزرگ افتاده باید قابهایش

چو پر پایش ز روی ارون و بازو / بهایش سیم و زر کن در ترازو

بود چشمش چو بیرون جسته و پر / بقیمت سر بسر در چیست پر در

چو فهد از فهد تن او راست پر گوشت / بصیدش تازه و از پهلوش خور گوشت

چو باشد راست پاهایش دو مدست / کجی در دست و پایش ناپسندست

چنان باید سمند راه پیما / که در رفتن ز هم دور افکند پا

تهی و پهن جای تنگ باید / میان گوشهایش تنگ باید

اگر گردن برون افتاده از دوش / بهر قیمت که بستانند بفروش

سر و رخساره و پی دست و پا نیز / تهی از گوشت باید قابها نیز

سطبرش بلقه و سمگاه باریک / بدشمن روز روشن کرده تاریک

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

اگر باشد تن و گردن فتاده / بود بی غیرت و نامرد و ماده

زمین نزدیک می باید تکاور / گرفتم سایدش بر آسمان سر

شتر گردن نمی باید خریدن / که نیکو نیست اسب جعده گردن

بخلق راست به کوتاه قایم / ولی با راستی باید ملایم

بهر سو ملتفت در پویه باید / بمردم گوشه چشم نماید

ولی گاه سکون گر پاک زاد است / بهر کاری پسندیده نژاد است

چنان بالا نگاهش باشد از دور / که گویی چشم افکنده است بر مور

سه بخش انگار سرتاپای مرکب / که مرکب زین سه بخش آمد مرکب

یکی از تنگه از سر بدالخواه / دوم از تنگه اش تا تهیگاه

سیم از آب گاهش جانب دم / همه پس نیمه اش را گیر تا سم

همه ممتاز هر قسمی ز اقسام / بهم پیوسته سرتا باندام

ولی با جمله اوصاف آنچه باید / بود آنی که آن در خامه باید

اگر با این همه آن نیز دارد / بخوبی نام بر عالم گذارد

بقیمت به ز گنج شایگانش / که هر چند آن دهی زر رایگانش

دویت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دو بیت از نظم کرد دیگر کنم فکر — چنین گفتند زین بیش از سر ذکر

سه چیزت میبرد نهل از دل خویش — اگر مردی بدست آور دل خویش

سمند گور تازو یار همدم — شلل گوشی که در خنگان زند دم

چنین اسبی که میگویند بشامند — که در معنی و در صورت تمامند

بود تازی نژاد آن میان پیر — پی ران و رکاب شاه در خور

طمع دارم که از لطف الهی — در امداد و سپهر و سعی شاهی

یکایک مرکبی نامی و شاهی — بدست غازیان افتد تمامی

امیدم هست کین حاجت برآید — دری بر روی امیدم گشاید

خوشا آن بور آنکه در میدان هیجا — سر مردان گذارد از ثریا

هر آن کو مرکبی شایسته دارد — که لافیدن مردیش خارد

معنی خوش گفته اند ارباب انصاف — هنر بوران کنند مردان زنند لاف

بسختی در میان اسب و استر — نباشد هیچ فرق از پای تا سر

بغیر از ناف کان در اسب شاید — فتاده لیک در استر نشاید

دگر اشراف محمود است استر — ولی ناخوش بود مشرف تکاور

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

## ز رنگ توسن است این شعر رنگین

سخن دیگر ز رنگ و پوست گویم / بهر رنگی حدیث دوست گویم

نخست اسب کمیت هیکلی جوی / که نتوانش سفیدی یافت در موی

سیه زانو کمیت بی نشان به / میان رنگها نزد که و مه

کمیتی کو زند رنگش بسودا / بود چون کوه در گرما و در سرما

دگر رنگی که بر سرخی گراید / بهر رنگش که میخواهی برآید

چنین خنگ کمیت افتد ز نادر / به رزمش دان برابر با برادر

بهر رنگی گرفتم خنگ بعرست / ولی در قدر بهتر از سرخ و سبز است

دگر گلگون که قسم شوخ خنگست / بسی رعنا است گر کوتاه لنگست

برنگ آتش فروزد رخش ابرش / بود در پویه و تک آب و آتش

چهر آن ابر شیرا خوند افغان / که آتش را کند در نقره افشان

عرب خواند کبودی را مدیر / که گل چون سمن رازش بود پر

دگر از اشهب و ادهم کنم ذکر / بود اندیشه روز و شبم فکر

هر آن ادهم که چشمش چون غزال است / بهر کارش که خواهی بیمثال است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سیه را سرخ است گر چشم مستش / که دیوانند اکثر همچو مستش

دگر از شنقله باید زدن حرف / سفید است آن ز سر تا پای چون برف

دلم آن شنقله دارد بجان دوست / که سر تا پا سیه افتادش پوست

سیه گر باشدش مژگان و سیم نیز / دگر باشد سیاهش طوق دم نیز

کم افتد شنقله این قسم بسیار / اگر افتد زر افشانش بخروار

سخن دیگر ز اسب آل گویم / درین حرف نخست حال گویم

اگر گویند آل را پر / توان از هر که گوید داشت باور

سمند آن به که باشد دست و پایش / سیه چون اسب زلف مشکسایش

نشستن بر سمند آرد سعادت / خصوصا هر کرا باشد سیادت

دگر بهر هنر اسب کرنگست / که او خود شهره در عالم برنگست

کرنگی را ز رنگش سیر باشد / تو گوئی دیو در زنجیر باشد

کرنگی قیرگون را دوست دارند / بمردی چون کمیتش می شمارند

قوایم گر کمیتی راست باشم / برنگ تن چو یال و کاکل و دم

عرب این رنگ را اشقر شمارد / ولی گردد سرش ابقر نگارد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ز اسب شرقه هم میباش خورسند | که باشد پر و بال او هنرمند
مشابه به بود از قسم شرقه | بشیر و گاو در رنگ و قبرقه
ستور جرده زرد و زرد یال است | ولی زردی یال او را وبال است
ز اسب جرده کم گویم حکایت | که بسیارم از و باشد شکایت
ز صاحب فن بود این نکته منقول | که صاحب را نهد زین جرده بر گول
چو اسب حیل بینی زو حذر کن | در و یکبارگی قطع نظر کن
دو مو افتاده حیل از عیب و نقصان | سفیدش موبها بر تن پریشان
ستور سورکان خاکستری موست | بدل بد باش با وی کان نه نیکوست
ز گله دور باید مرکب سور | بود ضرب المثل سور از گله دور
مخور زنهار کان فرخنده نبود | بروی او نشاط و خنده نبود
گرفتم اسب ابلق شوخ و شنگست | ولی چون نیک می بینی دو رنگست
صفی را ابلق دهر آرزو نیست | دو رنگی نزد یک رنگان نکو نیست

## نشانها را بیان سازم بدین نظم

نشانها را دگر در خامه آرم | یکایک نیک و بد را بر شمارم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

نشان غیر بسیار و غیر اشکیل — مگر زین نشو نیک است بی قیل

دو پا و دست چپ با آفرینست — که مطلق با بدن او را یمین است

یمین نبود جوی محتاج تعریف — بود مستغنی از تعریف و توصیف

مبشر را نشان از هر دو دست است — بسی فرخنده از بهر نشست است

ولی نادر بدست افتد مبشر — کم افتد کان بود بسیار نادر

سفیدی هر دو پا بشیر است — نشان هر که دو افتد بی نظیر است

چو دست و پای چپ باشد سفیدش — خریداری نما با صد امیدش

اگر پیشانیش تنها سفید است — عرب غره است گوید وی سعید است

ولی چندانکه دیدم می‌نماید — ز اسب یکنشان کاری نیاید

اگر قشعه کشیده تا به بینی — که اصلا فاصله در وی نه بینی

طبیعت زین نشانم بدگمان است — چرا که فی الحقیقه یک نشان است

سفیدش آنچو زهر که بر نگیست — که نبود متصل با قشعه بد نیست

سفید ار دست و پا باشد مخالف — شکیلش دان و زو می باش خائف

اگر پای چپش تنها سفید است — ز اقبال و سعادت نا امید است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

میان غره اش گر رسته باشد | گل کش راه بیرون بسته باشد
برد عقرب بحیرت بلکه افعی | رساند صد ضرر هر لحظه دفعی
شکیل و عقرب ار حل مکن یاد | کزین هر یک دهد صد خانه بر باد
دگر از پیچ می باید سخن گفت | سخن باید ز پیران کهن گفت
چو گوش آید برو نیکو نماید | دگر ناید چنان نبود که باید
بود یک پیچ پیشانی مقرر | نیکو نبود اگر گردد مکرر
بود پیچ بغل در اسب ناخوش | شود از دیدنش خاطر مشوش
ز هر پیچی که باشد غیر معروف | کند افغان ببدنامش موصوف
توان هر چند کرد پیچ گردید | نه چون افغان توان با پیچ پیچید

## بود این نظم در سال ستوران

دگر گویم ز سن و سال پوران | ز کم و کیف دندان ستوران
گشاید گره در سی ماهگی پیش | چو آب سرد قوسی شوید ش نیش
دو دندان زیر اندازد دو بالا | که میخواند عرب آنرا شایا
چو ماند در سه سالی پای در چار | چهار دیگر اندازد نیاچار

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دو از بالا ز اطراف ثنایا — دوی دیگر ز پایان همچو بالا

مر این را واسطات اعراب باشند — ولی بعضی خوارج نیز باشند

به پنجم سال افتد چار دیگر — که خواهندش رباعیات اکثر

بشش سالی سیه سرهای دندان — شود آنرا همی خوانند جودان

چو یابد هفت سالی اسب اتمام — شود جودان ثنایا انگبین فام

بهشتم زان دوی دیگر رود رنگ — بنه از جمله دندانهای چون سنگ

بده گردد ثنایا خشک و بی آب — نماند انگبین رنگش را تاب

چو برسانو لکی و ریانوه سال — برارد واسطاتش نیز اینحال

ده و دو چون شود هم انگبین فام — نماید جمله دندانها چو انجام

سفیدش واسطات فک اسفل — شود در هر چهارده سالی چو اول

چو گردد یازده سالش ثنایا — شود هر دو سفیدش زیر و بالا

رباعیات آنکه در همین سال — ز روی لون میگردد بدین حال

بهیجده سالگی رنگ ثنایا — برنگ خاک گردد زیر و بالا

یعنی خاکستری شود

بعشرینش تکاور چون نهد پا — خلل یابد ز هر جانب ثنایا

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

چو در عشر منش ار باشد تکاور — فتد ناکام دندانهایش اکثر

ز خوردن باز ماند در تک و پوی — فرو ماند سراپایش ز نیروی

صفی پیری کرا بر جا گذارد — همه کوه ار بود از پا درآرد

دو را پر کرده چون پا در سه ماند — بهر کاری هنر کردن تواند

چو پا در چار ماند سال سستی است — به پنجم سال روز تن درستی است

فزون گردد تقرب مانده سال — زده تا هیجده یابی بیک حال

از آن پس روز او چون جو شود کم — بجدی تا که جو گردد بر و سم

## بود این در علاج سرفه بور

دگر از این طرب گویم حکایت — که دارم از فرس نامه روایت

علاجی کان بود بسیار مشهور — کم آرم گر بنظمش دار معذور

ز علتها نخست از سرفه گویم — ز استادان سخن با صرفه گویم

سداب انور علاج سرفه بستان — نکو در روغن کنجد بجوشان

چنان کو را نماند تلخ کامی — رود طعم سداب از وی تمامی

پس آنگه اسب را آن در گلو ریز — موافق گر فتد دیگر فرو ریز

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سفال یابس از باشد نی تر — مکرر ده مکرر ده مکرر

## علاج چشم بورست از سفیدی

اگر در چشم اسب افتد سفیدی — مکن قطع نظر از ناامیدی

ز آدم استخوان کاسه سر — بدست آور فرو سایش مکرر

بسان سرمه کن آنرا مرتب — سه روز آنرا فکن در چشم مرکب

دگر ز آتش فرو ریزی نه بینی — سفیدی کی بچشم باره بینی

## علاج چشم بورست از جراحت

جراحت گر بچشم باره باشد — کزان رحمت ز مژگان پاره باشد

روان مرهم ز دهن گاو جو ساز — بروی خرقه پاکش بینداز

بچشم مرکبش بربند و بگذار — چنین تا پنج روز آنگاه بردار

مقابل زنجبیل آنگه طبرزد — دگر قاینده هم هم وزن باید

بیکدیگر مر اینها را درآمیز — بران افزای دنگ زعفران نیز

دو جو کن مرگ خالص نیز داخل — که گردد درد چشم اسب زایل

بروی پاره آنرا طلا کن — بچشم باره بر آنگه رها کن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بمان تا پنج روز از وی برآید | ششم بگشای تا چشمش گشاید

اش

چنین کن مکرر تا شود نیک | که بر صحت بود این راه نزدیک

دو گوشش چرب کن از روغن زرد | بحلقش نیز افکن تا رود درد

رود بی ریش اگر از دیده اش آب | که تاریکی کند چشمانش از آب

ز دانش گیر و در آب روان کش | در آبش تو بره بر سر روان کش

سه روز آنرا بدارش تا شبانگاه | چنین میدار و زد او را شفا خواه

## دگر از ناخنه گویم حکایت

چو باشد ناخنه در باره بردار | بدهن گاو چربش ساز و بگذار

دگر این ناخنه از خون نماید | بگویم در علاجش آنچه باید

بدست آور سه چار عقربی خشک | فرو سازش چو سرمه نرم با مشک

بچشم اسب کش چندانکه باید | که پس پیش نظر نافع نماید

## شقاق اسب زین دارو شود به

شقاق اسب زآهک اینقدر سوی | که سر تا سر رود از سرمحش موی

دگر از دهن ناقه چرب کن نغز | که مو در رنگ اول گردد و سبز

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تکاور را بسر گر زخمی هست | همی گیرد بخورد بناله پیوست
همه تن خشک گشته مانده بی آب | نیارد آب خوردن مانده بی تاب
روان آورنش در زعفران هم | درم سنگی فراهم
نکو آنکه بکوب اجزا بهاون | زهاون گیر و در شکر در افکن
چو معجون سازد در حلقش فرو کن | بیابی چار روزش در گلو کن
بود امید کز الطاف داور | سریعا زین شفا یابد تکاور

## علاج زخمت گو تیر گوش است

یکی از جمله زخمت تیر گوش است | که بیطار از علاج او خموش است
برآرد گوشها افراشته پور | دو چشمش رفته در گو مانده بی نور
بماند خشک آنکه پوست بر تن | نماند یک جوش انگیز خوردن
چهارش دقیه روغن گرم گردان | سه روزش چرب کن بر لطف بردان
شفا یابد سراپا پور رنجور | زند جانی بر تن باید دگر پور

## بود این در علاج لکه پور

اگر لک لک فتد بر پور بر لب | دگر بر چشم گرد و خصیه و لب

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فکن غوکی درون کوزه دُرم | سر کوزه بگل آور فراهم
پس آنگه در تنور گرمش انداز | چو سوزد غوک آنگه کوزه کن باز
دگر خاکسترش چون سرمه کن نرم | درون روغن بریان فکن گرم
چو مرهم ساز و مالش چند باری | که لکها را برد از لطف باری
پهن را نیز افتاده است دافع | ازین ره خلق عالم راست نافع

## علاج مرکب دیوانه است این

شود دیوانه احیانا چو مرگان | هلیله گیر و با خرما بجوشان
بدو کن حقنه اسب دیو کردار | دگر پیه بز کوهی بدست آر
گلاب و اندک کافور هم نیز | کمیز تازه خر هم در آمیز
چو گردد جزوها با هم مرکب | بریز آن جمله را در پیش مرکب
بود دیوانگی از سر نهد بور | نگردد دیو را بیهوده مزدور

## بود این در علاج اسب بیمار

خورش در اسب اگر ناید پدیدار | جوی در ظاهر و باطن تیمار
زهار و ناف را برچیده دارد | نشاط و شوق و بازی را گذارد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دو حلیه یک شست یک کف سپندان — بر طل آب و لخت شیر جوشان

پس آنگه شیر گرمش در گلو ریز — سه روزش در گلو زین سان فرو ریز

زهار و ناف اندازد دگر باز — شود زین خورد و فربه تر ز آغاز

دگر گویم علاج نیک دریاب — طلب کن کله فربه ز قصاب

فرو سا ریزه و گیرش سپستان — بآب صافشان چندان بجوشان

که ماند چشم و گوش و پوست خالی — سراسر استخوان از پخته خالی

جدا کن استخوان کله را نغز — برون کن از میان جمله بی مغز

دگر نیکو بهم آخر در آمیز — سه روزش هر صباح این در گلو ریز

شکم سازد فراخ و پر کندران — سراپا بشکفد چون گل به بستان

## بود این در علاج اسب کم خور

ستوری کز علف خوردن بماند — چرا گردن نه چون اول تواند

بیاور نیم رطل از روغن زرد — نمک کن پنج سیرش سوده چون گرد

بحلقش ریز نیزش بر زبان مال — رسان پس دود قرطاسش وزین حال

به بینی روغن زردش فرو ریز — که دیگر پر خورد تر دخشک هم نیز

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دگر از گاو بستان تازه روغن / دو رطل و چار رطلش شکر افکن

پس آنگه چرب شیرین در هم آمیز / بشیرینی گلوی پاره اش ریز

بزودی پاره گردد زین دوا به / شود از چرب شیرین پاره فربه

## علاج مرکبی کو سینه گیر است

علاج مرکبی کو سینه گیر است / ز هر سو خون گشادن ناگزیر است

پس آنگه سینه اش تا نصف گردن / نکو باید بروغن چرب کردن

دگر باید بزودی رفق و آزرم / بگرداندن عروقش ساختن نرم

بقدر دردمندی کم کنش جو / ز من درمان درد پاره بشنو

بنصف آن جوی کم کرده گندم / روان در آب جوشان بی توهم

چو گردد پخته آن را خشک گردان / بجو آمیز و شبها ده بیکران

بخورد اسب ده آن آب را نیز / که دیگر بی نیاز آید ز پرهیز

## بود این در علاج اسب جوگیر

علاج سینه گیر و اسب جوگیر / بهم نزدیک دانند اهل تدبیر

ز جو افتاده جو و اگیر بالکل / علف ده اندک اندک بی تامل

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ز دانش خون کشد از بیخ دندان — سراپا لاش در آب روان ران
ز خوک آور بکف لحم نمک سود — بر آتش نه کزو چربیست مقصود
پس آن چربی بتن می مال گرمش — که سر تا پای سازد چرب و نرمش
دگر هر بامداد و هر شبانش — پی جولان باب جوی رانش
زند تا دست و پا همچو شناور — درین ره سینه بگشاید تکاور
ز کرکش زهره ده با آب در خورد — دوال بسین بزرگ است این — بدان خوردم
دهانش را بآب و سرکه می شوی — ترش ده تا تنش آید به نیروی

## علاج زحمت سم تکاور

ستوری را که سمش سوده گردد — علاجش کن چنان آسوده گردد
ز دانش خطمی دشتی بدست آر — بآتش جوش ده وان آب بردار
سمش را در خور آن زان آب بردار — نکو بتراش جای سوده هموار
پس آنگه سیر جوشان دانه چند — چه پر آمیزد در زیر سمش بند
اگر آن سوده باشد از حرارت — نباشد سیر بستن جز خسارت
گشادن از اشاعر بایدش خون — که تا یابد شفا از لطف بیچون

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

اگر باشد زمستان آتش انگیز — زمین را گرم کن خشکی بر آن ریز

دو هفته بر زمین گرم بستن — بود از خسته دارد باز رستن

دگر باید شکر سودن نهادن — بآتش سرخ کردن لخت آهن

نکو باید تراشیدن سم بور — بآن نوعی که شد زین پیش مذکور

سمش ماندن بروی آهن گرم — بر آهن ریختن زان شکری نرم

که بگذارد بزیر سم مرکب — سیه گردد شکر همچون مرکب

دگر نعل سبک در روز پرچین — چنان بندش که نبود تنگ پرچین

برفقش چند روزی کن سواری — همی ز آهستگی و برده باری

بود ایضاً علاج سرفه بور

عسل بستان دگر از بهر درمان — مویز آنگه برین اندازه بستان

نمک یک وقیه حب القار پیدا — همین سان تخم مرزنگوش اجزا

سه رطل آنگاه پیه نمک گیر — پس آنگه بیست دانه پوست کن سیر

بر آن افزا در هم کوب اجزا — سه بخش ساز از بهر مداوا

بده با مسکه زان هر روز یک بخش — که پس نیکوست بهر سرفه رخش

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

نمک هم بایدش مالید بر کام | که این هم در دوا قسمیست ز اقسام

## علاج پشت اسب است این ز آزرم

اگر آماس آرد پشت مگران | نمک با شیر گاو تازه جوشان
پس آنگه زان نکوتر ساز کرباس | فکن کرباس را بر روی آماس
سه روز این طور بر جا دار مرکب | که باشد این دوای بس مجرب

## علاج اسب تب دار است این نظم

دگر بشنو علاج اسب تب گیر | بود پیوسته سر افکنده دلگیر
برفتن دست و پا را مضطرب حال | کشد در ره چو پیران کهن سال
چنان در ره رود از ضعف مشکل | که گوئی دست و پایش مانده در گل
بدشوار چو کم کند خورد | تهی سازد تهی گاه شکم خورد
ز جا برخواستن دشوار خیزد | مژه خوابیده چشمش آب ریزد
تنش که گرم و گاهی سرد بینی | نمی بینی مزاجش مانده بینی
روان از دست و پایش نعل بردار | مده چو چند روزش اینچنین دار
مویز پاک باید نیم من خواست | دو جزو شاه تره بی کم و کاست

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

خیار و بادرنگ آنگه بدست آر | ز هر یک ده عدد پاکیزه بردار
دو رطل آنگاه باید کرد کشنیز | دو سیر افزای آنگه بادیان نیز
بجوشان جمله را در ده رطل آب | که با هم آید و گردد چو جلاب
بپالا و ز دانش در گلو ریز | تمامی در گلویش آن فرو ریز
که باشد این دوا امید صحت | بدل گردد همه زحمت بصحت

## جذام اسب را باشد علاجی

هر آن اسبی که پیش آید جذامش | سیه گردد زبان لعل فامش
نه چون اول گشاید دیده بر جو | دو چشمش آب ریزد رفته در گو
روانی از پی درمان این درد | طلب کن چار وقیه روغن زرد
در و افکن پس آنگه سیر بی پوست | بقدر وزن خود یک سیر نیکوست
بهم باید چنان شان جوش دادن | که طعم سیر کم یابی بروغن
ببالا در ره بینی در و ریز | بیابی چار روزش زان فرو ریز
چو کاهش بینی کم در الم ده | و گر آبش دهی بسیار کم ده

## علاج اسب گر خوردنی است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ز گرما خورده میگویم علامت / که تا یابد علاج با سلامت

بود سینه فکنده چشم خسته / ز هارش برکشیده موی شکسته

گرفته از سمش تا گوش و گردن / سراسر خشک گشته پوست بر تن

تو جو را آرد کن ریوند را نیز / میان دوغشان با هم درآمیز

بخوردش ده وزان هم خفته اش کن / تکاور را ز سر تا پای خوش کن

## علاج مرکب خرزهره گیر است

هر آن اسبی که او خرزهره گیرد / اگر خواهی دوای کو نمیرد

دو من خرما نکو در آب جوشان / بپالا دیده در خورد دیگران

سه چندانش کهن می نیز بستان / دگر خود پنج سوسن نرم گردان

بهم جوشان و صافش ساز / بده بهر شفایش آنگاه در خورد

از دُرد

ازین خود طرفه تر گویم علاجی / ترا از وی که هست احتیاجی

اگر خرزهره گیرد تازه برخیز / ز دانش پاره خون در گلو ریز

که دیدم این علاج از بهر مرکب / نوشته در فرسنامه مجرب

## علاج مرکب قولنج گیر است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تکاور را اگر قولنج گیرد | تو این دارو بهم ده تا نمیرد
هلیله گیر قسمی زرد ده سیر | مویز انگاه ده هم ده سیر برگیر
دگر یک جزو سوسن اصل بستان | فکن در پانزده رطل آب جوشان
بجوشان آنقدر تا نصف ماند | پس آنگه صاف کن چندانکه ماند
بخوردش ده روان با خفته زان کن | خلاص از درد قولنجش روان کن
ازین آسان تر گویم دوائی | که یابد در زمان مرکب شفائی
نمک چو پنج سیر و نیک کن خورد | ز دانش ده بآب گرم در خورد
که هر زحمت که از اقسام ریحست | نمک آنرا دوای بس ملیحست

## علاج مرکب شیرینه دار است

گر از شیرینه دارد آب آزار | بکف مرداسنگ و عنبر روب آر
بکوب اجزاش آنگه بی تأمل | بدهن زیت کن با روغن گل
بمال آنگاه زان روغن بمرکب | که فردا زحمت آید زان مرکب

## ز فربه کردن بور است این نظم

سخن گویم ز فربه کردن بور | که مشهور است و بعضی غیر مشهور

در اول

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در اول پاره ساز از چرکنی پاک / نگه دارش خورش ز آلایش خاک

دماغ و چشم و قیچو سون دم نیز / قضیب و خصیه آنکه زیر دم نیز

همیشه شسته و پاکیزه میدار / دمی چرکین و بی تیمار مگذار

نکو هموار و خشکش راست کن جامی / ز خشکی نرم میدارش تهی پای

خوراکش از سر شوق و طلب ده / شود زین رنگ خوردن اسب فربه

ترش ده با سپست خشک تر ساز / بقدر خویشتن در شش انداز

سپست خشک تر کن خورد کن نیز / شعیر نیم کوبش هم در آمیز

شعیر پخته با نا پخته اش ده / که سازد لاغری را زود فربه

نکو باشد سپست وقت سرما / ولی جای خنک در فصل گرما

چو تن گرما بابش یخ نهادن / بروزی چار بارش آب دادن

دگر با گوشت باید پخت در دم / برنج چرب نرم همچو مرهم

پس آنگه سرد گشته کن تو در خورد / بهم آمیز و مرکب را ده تو در خورد

که این خوردش کند بسیار فربه / برای زود فربه کردن این به

بگرما اسب را شیر شتر ده / بشیرش برف و یخ انداز بر ده

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

که در شیر شتر باشد بسی نفع — حرارت های زاید را کند دفع

زمستان گر بود هر چند روزی — باصطبلش تو چوب گز بسوزی

بآن نوع که جل بر سر گذاری — بزیر جل سرش بر دود داری

نمک ده هر دو روزش چون دهی بر — بده از خشک لیک از هفته کمتر

نمک خوردن کند خوردش زیاده — تو گوئی معده اش گردد گشاده

چو بر پایش فربه در جامی — خورش گر پر دهی باشد ز خامی

نکو فربه چو گردد خام مگذار — بتدریج از جامیش برون آر

چنان باید بتدریجش یرق کرد — که در خامی نگویندش عرق کرد

## علاج استری که میخورد جل

برای استری که میخورد جل — برو خواهم علاجی بی تامل

زره هر جا بود لختی بدست آر — بزیر چانه بر دوزش بافسار

ز بالای دهانش تا سر پوز — سراسر روی افسارش زره دوز

که هر که قصد جل آرد بخوردن — بدندانش نیاید غیر آهن

## علاج مرکب با دامه دار است

دگر گویم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دگر گویم ز بادامه حکایت — که دارم از فرستنامه روایت

چو بادامه در اول رو نماید — نمک با آب سوزن بیش باید

بدان آب نمک کرباس کن نرم — دران بادامه اش بر بند محکم

دگر گویم علاجی نیک دریاب — تراش چرم افکن بر سرش آب

بهم آمیز و بر بادامه اش مال — ز گولی بس درو بر بند در حال

دو روزی همچنان بگذار بر جای — بابش بعد از آن ترسا رو بگشای

بود بادامه دست از بور دارد — دگر پای تعدی پیش ناهد

دگر انجیر را در سرکه ده جای — چو حل گردد بر این بادامه اندای

بیابی چند روزش اینچنین کن — چو به گردد عنانش گیر و زین کن

اگر بگذشته بر بادامه ایام — که بر جا گشته محکم همچو بادام

چکش باید نفن بر روی آزرم — بسی آهسته بسیاری بآزرم

دگر در آب بسیارش نگهدار — کز آب سرد یابد نفع بسیار

چنین اش کن علاج اما مکرر — کزین تکرار به گردد تکاور

شکم درد تکاور را علاج است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

شکم دردی که اسب از کرم دارد — علف کمتر خورد اکثر گذارد

ز سر تا پاش بر تن خواسته موی — کشیده ناف خالی مانده پهلو

بمالد پوز بر دیوار گردن — نماند خشک گشته پوست بر تن

روانی نیم من کنجد بدست آر — دگر حلبه همین اندازه بردار

پس آنگه شسته شان با هم در آمیز — سه روزش پیش مرکب وقت جو ریز

دگر هر روز با جو نیم من سیر — بهم آمیز و مرکب را بده سیر

سه روز متصل چون این بود خورد — فتد کرم بزرگ از باره و خورد

روان سرسبز گردد بر تنش موی — بیاید آب رفته باز در جوی

## علاج اسب قیصر خورده است

گر احیانا تکاور راست قیصر — مگر سر بر زمین تازد تکاور

نفس بیدل زند پیوسته از تاب — بهر سو بیند از چشمش رود آب

بدشواریش آید چشم بر هم — بود بسیار حاصل بود درهم

علاجش گر همی گوئی بگردن — روان باید دو گوشش چرب کردن

بکنجی ساز جایش تنگ و تاریک — بتاریکیش برده تا شود نیک

دگر کرمان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دگر بستان هلیله پنج مثقال | به اندر زد فام او بدین حال
نمک خشت و موم و ریزه هم سنگ | بهم در کن ز هر یک دو درم سنگ
نمک هندی و کافوری بود موم | که در خوبی بدین اسپند موسوم
باتش موم را بگذار برش | همه اجزا بموم از روی آتش
پس آن اجزا تمامش در گلو کن | سراسر جزو جزوش را نکو کن

## علاج اسب سرما خورده است

تکاور را ز سرما گر رسد درد | بدست آور روانی مدوغ زرد
تو اسفاناج و خردل گیر بی قال | نشادر هم ستان هر یک دو مثقال
بهم ساز و روان کن هفت ده | بقدر جو بساز از بهر خشش | بخشش
پس آن یک هفته هر روزش یکی ده | بیالی بامدادان تا شود به

## بود این در علاج خارش بود

بی خارش دو کف کنجد بسوزان | بآب آمیز پس خاکستر آن
نکو یک هفته هر روزش بدان شوی | که به گردد سراپای او ز هر سوی

اسم فاعل است از برای واحد مذکر یک لفظ مشترک میان سه معنی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران